

درس اول

۱. مقدمات

معرب و مبنی

تعریف علم نحو

۱. از کیفیت ارتباط کلمات با یکدیگر بحث میکند.

۲. از چگونگی ساختن جمله بحث میکند.

از تغییر و یا عدم تغییر حرکت آخر کلمات به لحاظ اعراب و بناء بحث میکند.

موضوع علم نحو

۱. کلمه

از نظر چگونگی حرکت آخرش در جمله، مورد گفت و گو است.

۲. جمله

از نظر پیوند اجزای آن با یکدیگر و ارتباط آن با سایر اجزای کلام مورد بحث قرار می‌گیرد.

فایده علم نحو

محفوظ ماندن از خطا در گفتار و نوشتار.

معرب

اعراب

تعریف

کلمه‌ای است که آخر آن بر حسب اختلاف عوامل، تغییر پذیرد.

جاءَ سَعِيدٌ

رَأَيْتُ سَعِيداً

سَمِعْتُ مِنْ سَعِيدٍ

اقسام

تعریف

علامت آخر کلمه معرب است که پیوسته تغییر می‌پذیرد.

۱. رفع

کلمه‌ای را که رفع دارد، مرفوع می‌نامند.

يَضْرِبُ

۲. نصب

کلمه‌ای را که نصب دارد، منصوب می‌نامند.

يَضْرِبُ

جَزْ

کلمه‌ای که جَزْ دارد، مجرور نامیده می‌شود.

سَعِيدٍ

جَزْم

کلمه‌ای که جزم دارد، مجزوم نامیده می‌شود.

يَضْرِبُ

مبنی

بناء

تعریف

کلمه‌ای است که آخر آن همیشه به یک حالت، ثابت است.

جاءَ هَذَا

رَأَيْتُ هَذَا

سَمِعْتُ مِنْ هَذَا

اقسام

تعریف

ثابت ماندن حرکت آخر کلمه مبنی است.

۱. مبنی بر ضمّ

حرکت بنایی آن، ضمه است.

نَحْنُ

۲. مبنی بر فتح

حرکت بنایی آن، فتحه است.

أَنْتَ

۳. مبنی بر کسر

حرکت بنایی آن، کسره است.

لِ

۴. مبنی بر سکون

حرکت بنایی آن، سکون است.

أَنْتُمْ

نکات درس

کلمات مبنی که به «ا»، «ی» و «و» ختم شوند، مبنی بر سکون هستند.

«إِلَى» (مبنی بر سکون)

«فِي» (مبنی بر سکون)

از میان چهار قسم اعراب، یعنی «رفع، نصب، جَزْ و جزم»؛ جَزْ مخصوص اسم، جزم مخصوص فعل و رفع و نصب، مشترک میان اسم و فعل است.

درس دوم

۲. اعراب ظاهری، تقدیری، محلی

کلمه

معرب

اعراب معرب

تقدیری

ظاهری

مبنی

اعراب مبنی

محلی

تعریف

هرگاه کلمه مبنی و یا جمله و یا شبه جمله ای در محل کلمه معربی قرار گیرد، اعراب محلی خواهد داشت.

نَصَرَ هَذَا ذَاكَ

نکته

جمله و شبه جمله در حکم کلمه مبنی هستند؛ بنابراین اعراب آنها محلی است.

اقسام

۱. اسم مقصور

تعریف

اسمی است که حرف آخر آن الف مقصوره (ی_ ا) باشد.

كَبْرِي

الْهَدْيِ

الْعَصَا

نکته

هر سه حالت اعرابی اسم مقصور (رفع، نصب و جرّ) تقدیری است.

۲. اسم منقوص

تعریف

اسمی است که آخرش یاء (ی) غیر مشدد ماقبل مکسور باشد.

الْهَادِي

الْقَاضِي

الْوَافِي

نکته

اعراب اسم منقوص، فقط در دو حالت (رفعی) و (جرّی)، تقدیری است؛ درحالیکه اعراب آن در حالت (نصبی)، ظاهری است.

تعریف

اسمی که متصل به ضمیر متکلم وحده (ی) باشد.

كِتَابِي

عَيْنِي

أَبِي

نکته

اعراب این اسم ها در هر سه حالت (رفع، نصب و جرّ)، تقدیری است.

تعریف

اعرابی است که در کلمه ظاهر می شود؛ خواه، به حرف باشد یا به حرکت.

سَعِيداً

سَعِيدٍ

سَعِيدٌ

تعریف

اعراب کلمه های معربی است که به علّتی نتوانند اعراب ظاهری قبول کنند.

جاء المُرتضى

سَمِعْتُ مِنَ الْهَادِي

رَأَيْتُ أَبِي

درس چهارم

۴. نصب مضارع

عوامل نصب

- فتحه (ـ)
- حذف نون
- نکته‌ها

۱. فعل مضارع معرب، سه گونه اعراب می‌پذیرد: رفع، نصب، جزم

۲. علامت نصب «ناقص الفی» در صیغ‌های (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴)، فتحه مُقَدَّر است. مانند: أَنْ يَخْشَى، أَنْ تَخْشَى، أَنْ أَخْشَى، أَنْ نُخْشَى

۱. ناصب بالذات

أَنْ

- ۱. علامت رفع را می‌اندازد و منصوب می‌کند. مانند: أَرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ النَّحْوَ
- ۲. با مابعدش تأویل به مصدر برده می‌شود که در این صورت برای مجموع آنها محل اعرابی وجود دارد.

لَنْ

- ۱. علامت رفع را می‌اندازد و منصوب می‌کند. مانند: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ...
- ۲. در معنا، به سمت نفی ابد می‌برد و جمله را منفی می‌کند و معمولاً برای «نفی مؤکد» استفاده می‌شود.

كَيْ

- ۱. علامت رفع را می‌اندازد و منصوب می‌کند. مانند: جِئْتُكَ كَيْ أَتَدْرِسَ
- ۲. فعل را مفتوح می‌کند.
- ۳. با مابعدش تأویل به مصدر برده می‌شود که در این صورت برای مجموع آنها محل اعرابی وجود دارد.
- ۴. فعل مضارع را عَلَّتْ، برای قبل خودش قرار می‌دهد.

إِذَنْ

- ۱. علامت رفع را می‌اندازد و منصوب می‌کند. مانند: إِذَنْ تُكْرِمَكَ
- ۲. فعلی که او منصوب کرده، در جواب جمله دیگری است (جمله‌ی دوم است).
- ۳. «إِذَنْ» با دو شرط، فعل مضارع را نصب می‌دهد:
 - ۱. در صدر جواب قرار بگیرد (ابتدای جمله باشد). مانند: إِخْتَرِمَ رَئِيسَكَ، إِذَنْ يُكْرِمَكَ.
 - ۲. بین «إِذَنْ» و فعل، فاصله‌ای نباشد. مانند: إِخْتَرِمَ رَئِيسَكَ، إِذَنْ يُكْرِمَكَ.

۲. ناصب به «أَنْ مُقَدَّر»

لام

مُحِذِ الدَّوَاءِ لِيَتَبَرَّأَ
به شرطی که به معنای «عَلَّتْ» و یا «برای اینکه باشد».

حتی

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
به شرطی که به معنای «تا اینکه» و یا «حتی اینکه» و به معنای (انتهای غایت) نیز باشد.

أو

لَا اسْتَرْيَخُ أَوْ أَقُولُ الْحَقَّ
به شرطی که به معنای «إِلَى» و یا «إِلَّا» باشد. (انتهای غایت یا بجز)

فاء

إِزْحَمَ فَتَزْحَمَ
به شرطی که به معنای «سبب» و یا «عَلَّتْ» باشد.

واو

لَا تَنْهَ عَنِ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ
به شرطی که به معنای «همراهی» باشد. (مَعِيَّت)

۳. نکته‌ها

- ۱. فعل مضارع بعد از عوامل نصب، منصوب می‌شود.
- ۲. فاء منصوبی که به معنای «سبب» باشد، در جواب «طلب» و یا «نفی» واقع می‌شود.
- ۳. واو منصوبی که به معنای «مَعِيَّت» باشد، در جواب «طلب» و یا «نفی» واقع می‌شود. (همانند فاء سببیه)

درس پنجم

۵. جزم مضارع

علائم جزم

سکون (ـ) در صیغ خمسه (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴) مانند لَمْ يَذْهَبْ ، لَمْ تَذْهَبْ ، لَمْ تَذْهَبْ ، لَمْ أَذْهَبْ ، لَمْ تَذْهَبْ

حذف نون در افعال خمسه (۲ و ۳ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱) مانند لَمْ يَذْهَبَا ، لَمْ يَذْهَبُوا ، لَمْ تَذْهَبَا ، لَمْ تَذْهَبِي

حذف حرف عله

در صیغ خمسه (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴) از افعال ناقص

ناقص یایی (يَزْمِي) لَمْ يَزْمِ ، لَمْ تَزْمِ ، لَمْ تَزْمِ ، لَمْ أَرْمِ ، لَمْ تَرْمِ

ناقص واوی (يَذْعُو) لَمْ يَذْعُ ، لَمْ تَذْعُ ، لَمْ تَذْعُ ، لَمْ أَدْعُ ، لَمْ تَدْعُ

ناقص الفی (يَخْشِي) لَمْ يَخْشِ ، لَمْ تَخْشِ ، لَمْ تَخْشِ ، لَمْ أَحْشِ ، لَمْ تَحْشِ

حروف جازم

لَمْ یک فعل را جزم می دهد. لَمْ تَفْعَلْ

لَمَّا یک فعل را جزم می دهد. لَمَّا يَذْوُقُوا

لام امر یک فعل را جزم می دهد. لِيُنْفِقْ

لاء نهی یک فعل را جزم می دهد. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا

اِنْ شرط دو فعل را با هم جزم میدهد. اِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ

مَنْ (هرکس) دو فعل را با هم جزم میدهد. مَنْ يَعْمَلْ شِئْءًا يُجْزَ بِهِ

مَا (هرآنچه) دو فعل را با هم جزم میدهد. وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ

مَهْمَا (هرآنچه، هروقت) دو فعل را با هم جزم میدهد. مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

أَيْنَمَا (هرجا) دو فعل را با هم جزم میدهد. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ

حَيْثَمَا (هرجا) دو فعل را با هم جزم میدهد. حَيْثَمَا يَكُ امْرُؤٌ صَالِحٌ فَكُنْ

أَنْتَى (هرجا) دو فعل را با هم جزم میدهد. خَلِيلِي أَنْتَى تَأْتِيَانِي تَأْتِيَا

مَتَى (هروقت) دو فعل را با هم جزم میدهد. مَتَى يَسْتَرْفِدِ الْقَوْمَ أَرْفِدِ

أَيَّانَ (هروقت) دو فعل را با هم جزم میدهد. أَيَّانَ تَفْعَلُ أَفْعَلْ

أَيُّ (هرکدام) دو فعل را با هم جزم میدهد. أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

كَيْفَمَا (هرگونه) دو فعل را با هم جزم میدهد. كَيْفَمَا تَجْلِسُ أَجْلِسْ

اسماء جازم

موارد وجوبی دخول «فاء جزاء» بر «جواب شرط»

۱. هرگاه جواب، فعل طلبی باشد. اِنْ جَاءَ زَيْدٌ فَأَكْرِمَهُ

۲. هرگاه جواب، فعل جامد باشد. اِنْ جَاءَ زَيْدٌ فَعَسَى أَنْ أَكْرِمَهُ

۳. هرگاه جواب، فعل ماضی مقرون به «قد» باشد. اِنْ جِئْتُ فَقَدْ أَكْرَمْتُكَ

۴. هرگاه جواب، فعل منفی به «ما» یا «لن» باشد. اِنْ جَاءَنِي صَبِيْفٌ فَمَا أَرْدُهُ

اِنْ جَاءَنِي صَبِيْفٌ فَلَنْ أَرْدَهُ

۵. هرگاه جواب، همراه «سین» یا «سوف» باشد. اِنْ جِئْتُ فَسَوْفَ أُزَوِّجُكَ

اِنْ جِئْتُ فَسَأَزَوِّجُكَ

نکته ها

۱. فعل مضارع دارای سه علامت جزم است.

۲. هرگاه یکی از عوامل جزم بر سر فعل مضارع درآید، مجزوم می شود.

۳. حروف جازم، یک فعل را جزم می دهند به جز «اِنْ» که دو فعل را جزم می دهد، فعل اول را به عنوان فعل شرط و فعل دوم را به عنوان جزاء یا جواب شرط.

۴. اسماء جازم که به آنها «اسماء شرط» هم گفته می شود، دو فعل را جزم می دهند و همه آنها، مبنی هستند به جز «أَيُّ» که معرب است.

تبصره ها

۱. گاه بعد از «اِنْ» حرف «لا» در می آید و فعل شرط آن حذف می شود. اِضْرِبْ وَ اِلَّا اُضْرِبْ

۲. فعل مضارع گاه پس از فعل امر یا نهی به صورت مجزوم می آید. مجزوم شدن آن به دلیل وجود حرف شرط و فعل شرطی است که به قرینه حذف شده اند.

فعل امر قُولُوا لِاِلٰهَ لِاِلٰهٍ تَفْلِحُوا

فعل نهی لَا تَكْفُرْ تَدْخُلِ الْجَنَّةَ

۶. اعراب و بناء اسم، فاعل (۱)

بعضی از اسماء مبنی

- ۱. ضمایر: همگی مبنی هستند - مانند: هُوَ
- ۲. اسماء اشاره: همگی مبنی هستند - مانند: هَذَا
- ۳. اسماء موصول: همگی مبنی هستند - مانند: الَّذِي
- ۴. اسماء شرط: همگی مبنی هستند - مانند: مَنْ
- ۵. اسماء استفهام: همگی مبنی هستند - مانند: كَيْفَ؟
- ۶. اسماء افعال: همگی مبنی هستند - مانند: هَيْهَاتَ
- ۷. کنایات: همگی مبنی هستند - مانند: كَأَيْنَ
- ۸. برخی ظروف: همگی مبنی هستند - مانند: الْآنَ
- ۹. اسم صوت: همگی مبنی هستند - مانند: غَاقٍ
- ۱۰. برخی اعداد: غالباً و گاهاً مبنی هستند - مانند: ثَلَاثَةَ عَشَرَ

علامت رفع اسم

- ضمه (ـِ)
 - ۱. مفرد: زَيْدٌ
 - ۲. جمع مکسر: رِجَالٌ
 - ۳. جمع مؤنث سالم: الْفَسِيلَاتُ
- الف (ـَ)
 - معنی: رِجَالَانِ، فَسِيلَانِ
- در جمع مذکر سالم
 - فَسِيلُونَ، زَيْدُونَ
- واو (و)
 - در اسماء سته
 - ۱. أب (پدر): أَبُوهُ
 - ۲. أخ (برادر): أَخُوهُ
 - ۳. حم (بستگان شوهر): حَمُوهُا
 - ۴. فم (دهان): فَمُوهُ
 - ۵. هن (چیزی که ذکرش قبیح است): هَنُوهُ
 - ۶. ذو (صاحب): ذُو عِلْمٍ

۱. فاعل

- تعریف: اسم مرفوعی است که بعد از فعل معلوم قرار می‌گیرد و فعل یا صفتی، به آن نسبت داده می‌شود. - مانند: كَتَبَ عَلِيُّ (علی نوشت)
- اقسام
 - ۱. اسم ظاهر
 - ۱. اسم صریح: جَاءَ الْحَقُّ (حق آمد)
 - ۲. اسم مؤول: بَلَّغْنِي أُنْكَ نَجِيحَتَ (خبر موفقیت تو، به من رسید)
 - ۲. ضمیر
 - ۱. ضمیر بارز: ا، و، ن، ت، ثفا، ثم، ت، ثل، ث، نا
 - ۲. ضمیر مستتر
 - ۱. وجوبی: در جایی که پنهان ماندن ضمیر در فعل واجب بوده و آوردن فاعل به صورت اسم ظاهر، جایز نباشد. - مانند: «أَنْتَ، أَنَا، نَحْنُ» در صیغه‌های (۷ و ۱۳ و ۱۴)
 - ۲. جوازی: در جایی که مستتر ماندن ضمیر، ضروری نیست، بلکه فاعل می‌تواند به صورت اسم ظاهر نیز آورده شود. - مانند: «هُوَ، هِيَ» در صیغه‌های (۱ و ۲)

مواضع رفع اسم

- ۲. نائب فاعل
- ۳. مبتدا
- ۴. خبر
- ۵. اسم افعال ناقصه
- ۶. اسم افعال مقاربه
- ۷. اسم «ما»، «لا» و «ان» شبیه به «لَيس»
- ۸. خبر حروف مشبهة بالفعل
- ۹. خبر «لا» نفی جنس

نکته‌ها

- ۱. اصل در اسم‌ها این است که معرب باشند؛ از این رو اکثر اسم‌ها معرب‌اند، اما بعضی از اسماء نیز مبنی هستند.
- ۲. علامت رفع در اصل، ضمه است و در پاره‌ای از موارد، «الف» و «واو»، نیابت از ضمه می‌کنند.
- ۳. مجموع ضمایر بارز، یازده عددند.
- ۴. تعداد «ضمایر بارز» در فعل ماضی (با حذف تکراری‌ها)، ده تا است که سه ضمیر «ا، و، ن» در فعل‌های مضارع و امر نیز تکرار می‌شوند.
- ۵. ضمیر بارز «ی» مخصوص صیغه مفرد مؤنث مخاطب «فعل مضارع» و «امر» است.
- ۶. ضمائر مستتر در ۵ صیغه وجود دارد: (صیغه‌های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴).

۷. فاعل (۲) و نائب فاعل

مطابقت فعل با فعل

در «مذکر و مؤنث بودن»

۱. اگر فاعل مذکر باشد.

۱. اسم ظاهر باشد.

واجب است که فعل به صورت مذکر بیاید. مانند: **نَصَرَ عَلِيٌّ**

۲. ضمیر باشد.

واجب است که فعل به صورت مذکر بیاید. مانند: **زَيْدٌ صَرَبَ**

۲. اگر فاعل مؤنث باشد.

۱. اسم ظاهر باشد. «حقیقی»

واجب است که فعل به صورت مؤنث بیاید. مانند: **نَصَرَتْ فَاطِمَةُ**

۲. ضمیر باشد. «چه حقیقی و چه مجازی»

واجب است که فعل به صورت مؤنث بیاید. مانند: **الشَّمْسُ ظَلَعَتْ**

۳. در چند مورد استعمال فعل به هر دو صورت مذکر و مؤنث جایز است:

۱. هرگاه فاعل اسم ظاهر و مؤنث مجازی باشد. مانند: **ظَلَعَ الشَّمْسُ ، ظَلَعَتِ الشَّمْسُ**

۲. هرگاه فاعل مؤنث حقیقی باشد، ولی میان فعل و فاعل، کلمه‌ای جدایی اندازد. مانند: **ذَهَبَ الْيَوْمَ فَاطِمَةُ ، ذَهَبَتِ الْيَوْمَ فَاطِمَةُ**

۳. هرگاه فاعل، جمع مکسر باشد. مانند: **قَامَ الرِّجَالُ ، قَامَتِ الرِّجَالُ**

در «عدد»

۱. اگر «فاعل»، اسم ظاهر باشد، «فعل» همواره به صورت مفرد می‌آید، هرچند فاعل آن مثنی یا جمع باشد.

مانند: **ذَهَبَ مُعَلِّمٌ ، ذَهَبَ مُعَلِّمَانِ ، ذَهَبَ مُعَلِّمُونَ**

مانند: **ذَهَبَتْ مُعَلِّمَةٌ ، ذَهَبَتِ مُعَلِّمَتَانِ ، ذَهَبَتِ مُعَلِّمَاتٌ**

۲. اگر «فاعل»، ضمیر باشد با «تغییر فاعل»، «شکل فعل» نیز تغییر می‌یابد.

مانند: **الْمُعَلِّمُ ذَهَبَ ، الْمُعَلِّمَانِ ذَهَبَا ، الْمُعَلِّمُونَ ذَهَبُوا**

مانند: **الْمُعَلِّمَةُ ذَهَبَتْ ، الْمُعَلِّمَتَانِ ذَهَبَتَا ، الْمُعَلِّمَاتُ ذَهَبْنَ**

نکته‌ها

۱. مؤنثی که در مقابلش مذکری نباشد، مؤنث مجازی است. مانند: **الشَّمْسُ**

۲. مؤنثی که در مقابلش مذکری باشد، مؤنث حقیقی است که غالباً برای حیوانات و انسان بکار می‌رود. مانند: **فَاطِمَةُ**

۳. در قرآن و غیر آن برای فاعل «جمع مکسر»، غالباً فعل به صورت مؤنث آورده شده است.

مانند: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ**

مانند: **وَجِلَّتْ لُؤْلُؤُهُمْ**

مانند: **حَيَّطَتْ أَعْمَالَهُمْ**

تعریف

«اسم مرفوعی» است که پس از «فعل مجهول» می‌آید و فعل مجهول به آن نسبت داده می‌شود.

۲. نائب فاعل

اقسام

۱. اسم ظاهر

۱. اسم صریح مانند: **نَصَرَ الْإِمَامُ**

۲. اسم مؤول مانند: **غَلِمَ أَنَّ زَيْدًا فَاضِلٌ**

۲. ضمیر

۱. ضمیر بارز **ت ، واو** مانند: **نَصَرْتُ ، تُنْصِرُونَ**

۲. ضمیر مستتر

۱. وجوبی

در جایی که پنهان ماندن ضمیر در فعل واجب بوده و آوردن نائب فاعل به صورت اسم ظاهر، جایز نباشد.

در صیغه‌های (۷ و ۱۳ و ۱۴) «أَنْتَ ، أَنَا ، نَحْنُ» مانند: **تُنْصِرُ**

۲. جوازی

در جایی که مستتر ماندن ضمیر، ضروری نیست، بلکه نائب فاعل می‌تواند به صورت اسم ظاهر نیز آورده شود.

در صیغه‌های (۱ و ۲) «هُوَ ، هِيَ» مانند: **يُنْصِرُ**

نکته‌ها

۱. در حقیقت، نائب فاعل همان مفعولی است که در فعل معلوم وجود داشته و پس از حذف فاعل، به جای آن آمده و اعراب فاعل را به خود گرفته است.

۲. همه شرایط و مسائلی که در «فاعل» ذکر شد، عیناً درباره «نائب فاعل» صادق و جاری است.

۸. مرفوعات: مبتدا و خبر (۱)

مبتدا

تعریف

«اسم مرفوعی» است که غالباً در ابتدای کلام قرار می‌گیرد و حکمی به آن نسبت داده می‌شود. مانند سَعِيدٌ عَالِمٌ (سعید دانشمند است)

اقسام

- ۱. ضمیر بارز مانند هُوَ عَادِلٌ
- ۲. اسم ظاهر مانند اللَّهُ عَادِلٌ
- ۳. اسم مؤول مانند أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ

خبر

تعریف

همان حکمی است که به مبتدا نسبت داده می‌شود و معنای مبتدا را کامل می‌کند. مانند «عَالِمٌ» در مثال بالا.

اقسام

- ۱. مفرد
 - مشتق مانند سَعِيدٌ عَالِمٌ (سعید عالم است)
 - جامد مانند سَعِيدٌ أَسَدٌ (سعید چون شیر می‌ماند)
- ۲. جمله
 - اسمیّه با اسم شروع می‌شود. مانند سَعِيدٌ أَخُوهُ عَالِمٌ (سعید برادرش دانشمند است)
 - فعلیه با فعل آغاز می‌شود. مانند سَعِيدٌ جَاءَ أَبُوهُ (سعید پدرش آمد)
- ۳. شبه جمله
 - جار و مجرور مانند سَعِيدٌ فِي الْجَامِعَةِ (سعید در دانشگاه است)
 - ظرف مانند سَعِيدٌ فَوْقَ الْكُرْسِيِّ (سعید روی صندلی است)

ویژگی‌های مبتدا و خبر

- ۱. غالباً «مبتدا» به صورت معرفه و «خبر» به صورت نکره به‌کار می‌رود. مانند اللَّهُ عَادِلٌ
- ۲. غالباً «مبتدا»، مقدم و «خبر» مؤخر است. مانند زَيْدٌ عَالِمٌ
- ۳. همیشه «مبتدا و خبر» مرفوع‌اند. مانند اللَّهُ عَادِلٌ ، زَيْدٌ عَالِمٌ

ضمیر شأن و قصه

ضمیر شأن

- تعریف: ضمیر مفرد مذکر غایب (هُوَ) است. مانند هُوَ اللَّهُ غَفُورٌ
- فایده: با آن از شأن کنایه آورده می‌شود.
- هدف: بیان عظمت و شکوه و بزرگداشت واقعیت مورد نظر است.

ضمیر قصه

- تعریف: ضمیر مفرد مؤنث غایب (هِيَ) است. مانند هِيَ فَاطِمَةُ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهَا مُحَدَّثَةٌ
- فایده: با آن از شأن کنایه آورده می‌شود.
- هدف: بیان عظمت و شکوه و بزرگداشت واقعیت مورد نظر است.

نکته‌ها

- ۱. همه جمله‌های اسمیّه از «مبتدا و خبر» تشکیل می‌شوند. مانند اللَّهُ عَادِلٌ
- ۲. همه جمله‌های فعلیه از «فعل و فاعل» یا «فعل و نائب فاعل» تشکیل می‌شوند. مانند جَاءَ الْحَقُّ

درس نهم

۹. مرفوعات: مبتدا و خبر (۲)

مطابقت خبر و مبتدا

۱. هرگاه خبر «مشتق» باشد، در عدد و جنس با مبتدا مطابقت می‌کند.

از لحاظ عدد

اگر مبتدا «مفرد» باشد، خبر به صورت «مفرد» می‌آید. مانند هَذَا طَالِبٌ

اگر مبتدا «مثنی» باشد، خبر به صورت «مثنی» می‌آید. مانند هَذَانِ طَالِبَانِ

اگر مبتدا «جمع» باشد، خبر به صورت «جمع» می‌آید. مانند هَؤُلَاءِ طَالِبُونَ

از لحاظ جنس

اگر مبتدا «مذکر» باشد، خبر به صورت «مذکر» می‌آید. مانند هَذَا طَالِبٌ

اگر مبتدا «مؤنث» باشد، خبر به صورت «مؤنث» می‌آید. مانند هَذِهِ طَالِبَةٌ

۲. هرگاه خبر «جامد» باشد، مطابقت مبتدا و خبر لازم نیست. مانند أَلْعُلَمَاءُ سِرَاحُ الْأُمَّةِ (دانشمندان مشعل فروزان امت‌اند)

نکره مفیده

اسم نکره، در مواردی از جمله در صورت‌های روبه‌رو دارای «فایده» است که در اصطلاح به آن «نکره مفیده» می‌گویند:

۱. وقتی برای آن «صفتی» آورده شود. مانند رَجُلٌ عَلِيمٌ جَاءَنِي (مردی دانشمند نزد من آمد)

۲. وقتی قبل از آن، «نفی» یا «استفهام» بیاید. مانند هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ؟ (آیا کسی در خانه است؟)

موارد وجوبی تقدم خبر بر مبتدا

۱. اگر خبر، «جارومجور» یا «ظرف» و مبتدا، «نکره» باشد. مانند فِي الدَّارِ رَجُلٌ. مانند عِنْدِي قَلَمٌ.

۲. اگر خبر، از «اسماء صدارت‌طلب» مانند (اسماء استفهام) باشد. مانند كَيْفَ عَلِيٌّ؟ مانند أَيْنَ كَسْرِيٌّ؟

۳. هرگاه در «مبتدا» ضمیری باشد که به جزء خبر بازگردد. مانند فِي الدَّارِ صَاحِبِهَا. مانند فِي الْبَيْتِ مَالِكُهَا.

۴. هرگاه «خبر» به وسیله «إِلَّا» یا «إِنَّمَا»، محصور در مبتدا باشد. مانند مَا قَائِمٌ إِلَّا زَيْدٌ. مانند إِنَّمَا فِي الدَّارِ زَيْدٌ.

موارد وجوبی تقدم مبتدا بر خبر

۱. اگر مبتدا از «اسماء صدارت‌طلب» باشد. مانند مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ. مانند مَا عِنْدَكَ؟

۲. اگر «مبتدا» به وسیله «مَا يَا إِنْ يَا هَلْ همراهِ إِلَّا» و یا به وسیله «إِنَّمَا» محصور در خبر باشد. مانند مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا زَسْوَلٌ. مانند إِنَّمَا مُحَمَّدٌ زَسْوَلٌ.

۳. اگر «مبتدا و خبر» در معرفه و نکره بودن مساوی باشند و قرینه‌ای برای تعیین مبتدا و خبر وجود نداشته باشد. مانند أَبُوكَ صَدِيقِي. مانند أُمُّكَ صَدِيقَتِي.

حذف مبتدا یا خبر

هرگاه «نشانه و قرینه‌ای» در کلام باشد، ممکن است مبتدا یا خبر حذف شود. مانند كَيْفَ خَالِكٌ؟ جَيِّدٌ (خوب است). مانند مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ (هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد، پس برای خودش است).

ضمیر فصل و عماد

گاه بین مبتدا و خبر، «ضمیر منفصلی» قرار می‌گیرد که «تأکیدکننده نسبت» برای مبتدا است و به آن، «ضمیر فصل و عماد» گفته می‌شود. مانند أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (فقط آنان رستگارند). مانند عَلِيُّ هُوَ الْعَالِمُ (فقط علی دانشمند است).

نکته‌ها

۱. اسم نکره در صورتی که «دارای فایده» باشد، می‌تواند مبتدا واقع شود. مانند رَجُلٌ عَلِيمٌ جَاءَنِي (مردی دانشمند نزد من آمد)

۲. اصل آن است که مبتدا «پیش از خبر» ذکر شود که به صورت جوازی است؛ ولی در چند مورد از این اصل عدول می‌شود و «تقدیم خبر بر مبتدا» واجب می‌شود.

۳. گاهاً تقدم «مبتدا بر خبر» واجب می‌شود.

۴. ضمیر فصل و عماد در عدد (مفرد، مثنی و جمع بودن) و جنس (مذکر و مؤنث بودن) با «مبتدا» مطابقت می‌کند. مانند الرَّجُلُ هُوَ الْعَالِمُ. مانند الْمَرْأَةُ هِيَ الْعَالِمَةُ.

درس دهم

۱۰. نواسخ: افعال ناقصه (۱)

۱. افعال ناقصه

تعریف

لغوی

جمع «ناسخ» است و به معنای: «لغوکننده و باطل کننده».

اصطلاحی

کلماتی هستند که چون بر سر مبتدا و خبر درآیند، اعراب آنها را نسخ و باطل می‌کنند و خود، اعراب جدیدی به آنها می‌بخشد.

کَانَ

إِنَّ

مقدمات

اقسام

دسته اول

۱. افعال ناقصه

کَانَ زَيْدٌ عَالِماً (زید دانشمند بود)

۲. افعال مقاربه

كَانَ الْفَارِسِيُّ يَخْضُرُ (نزدیک است که شخص غایب، حاضر شود)

۳. حروف شبیه به «لَيْسَ»

لَا فَارِسٌ جَبَانًا (قهرمان اسب‌سوار، ترسو نیست)

۴. حروف مشبّهة بالفعل

إِنَّ اللَّهَ عَزُورٌ (همانا خداوند بسیار آمرزنده است)

دسته دوم

۵. «لا» نفی جنس

لَا رَبَّ غَيْرُ اللَّهِ (پروردگاری جز الله نیست)

۱۳ فعل بوده و عبارت‌اند از:

کَانَ : بود

کَانَ زَيْدٌ عَالِماً (زید دانشمند بود)

لَيْسَ : نیست

لَيْسَ الْعَرُؤُ دَائِماً (عزت و قدرت همیشگی نیست)

صَارَ : شد ، گردید

صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ (اعمالشان همانند قلاده‌هایی در گردن‌شان شد)

أَصْبَحَ : شد (در هنگام صبح)

أَصْبَحَ الْفَرِيضُ سَالِماً (شخص بیمار، هنگام صبح سالم شد)

أَضْحَى : شد (در هنگام ظهر)

أَضْحَى زَيْدٌ عَالِماً (زید در هنگام ظهر، عالم شد)

أَمْسَى : شد (در هنگام شب)

أَمْسَى الصَّحِيحُ مَرِيضاً (شخص سالم، هنگام شب بیمار شد)

ظَلَّ : شد (در طول روز)

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوِداً (چهره‌اش در طول روز سیاه شد)

بَاتَ : شد (در طول شب)

بَاتَ غَمْرٌ جَاهِلٌ (عمر در طول شب نادان شد)

مَا زَالَ ، مَا دَامَ ، مَا بَرَّحَ ، مَا انْفَكَّ ، مَا فُتِيَ (این پنج فعل نشان‌دهنده «دوام نسبت موجود در جمله» هستند) مَا زَالَ الْفُؤُؤُونَ صَادِقِينَ (مؤمنان همیشه راستگویند)

عمل افعال ناقصه

۱. افعال ناقصه بر سر «مبتدا و خبر» درآمده و مبتدا را رفع و خبر را نصب می‌دهند.

کَانَ زَيْدٌ عَالِماً (زید دانشمند بود)

لَيْسَ الْعَرُؤُ دَائِماً (عزت و قدرت همیشگی نیست)

۲. مبتدای مرفوع شده را «اسم» این افعال و خبر منصوب شده را «خبر» این افعال می‌نامند.

کَانَ زَيْدٌ عَالِماً (زید دانشمند بود)

زَيْدٌ (اسم کان)

عَالِماً (خبر کان)

اقسام خبر افعال ناقصه

۱. مفرد

مشتق: کَانَ زَيْدٌ عَابِلاً (زید دادگر بود)

جامد

صَارَ زَيْدٌ أَسْداً (زید چون شیر شد)

۲. جمله

اسمیه: با اسم شروع می‌شود. کَانَ سَعِيدٌ أَخُوهُ قَائِماً (سعید برادرش ایستاده بود)

فعلیه: با فعل آغاز می‌شود. کَانَ سَعِيدٌ قَدْ ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ (سعید به مدرسه رفته بود)

۳. شبه جمله

جار و مجرور: کَانَ الْمُتَعَلِّمُونَ فِي الصَّفِّ (علم آموزان در کلاس بودند)

ظرف: لَيْسَ الثَّلَامِيذُ عِنْدَ مُعَلِّمِهِمْ (دانش‌آموزان نزد معلمشان نیستند)

عمل مشتقات افعال ناقصه

عمل مشتقات

مشتقات «افعال ناقصه» نیز همانند ماضی این افعال، «مبتدا» را مرفوع و «خبر» را منصوب می‌کنند.

نمونه مشتقات

فعل مضارع: يَكُونُ زَيْدٌ عَالِماً (زید عالم است)

فعل امر: كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ (پیوسته به عدالت قیام کنید)

استعمال تامّ افعال ناقصه

بسیاری از افعال ناقصه، با «معنای تام» نیز استعمال دارند و در این صورت فقط «فاعل» می‌گیرند.

کَانَ (هستی یافت ، وجود داشت) کَانَ زَيْدٌ (زید هستی یافت ، وجود داشت)

أَصْبَحَ (داخل در صبح شد) أَصْبَحَ سَعِيدٌ (سعید داخل در صبح شد)

أَضْحَى (داخل در ظهر شد) يُضْحِي النَّاسُ (مردم در ظهر داخل می‌شوند)

انْفَكَّ (جدا شد) انْفَكَّ غَمْرٌ عَنِ عَلِيٍّ (عمر از علی جدا شد)

صَارَ (منتقل شد) صَارَ الْأُمْرُ إِلَى زَيْدٍ (آن کار به زید منتقل شد)

نکته‌ها

۱. گاه بعضی از افعال ناقصه به معنای «صار» به کار می‌روند. این افعال عبارت‌اند از: کَانَ ، أَصْبَحَ ، أَضْحَى ، أَمْسَى ، بَاتَ ، ظَلَّ

۲. خبر «افعال ناقصه» همچون خبر «مبتدا»، سه قسم است.

۳. تقدیم خبر افعال ناقصه بر اسمشان، همانند تقدیم خبر بر مبتدا می‌باشد. کَانَ فِي الدَّارِ رَجُلٌ

۴. دو فعل «لَيْسَ» و «کَانَ» منفی، جایز است که بر سر خبر آنها «باء» زائده درآید، در این صورت خبر، لفظاً مجرور به «باء» و محلاً منصوب است. مَا كَانَ زَيْدٌ بِجَاهِلٍ (زید جاهل نیست)

۵. گاهی اسم افعال ناقصه، «ضمیری» است که در خود فعل، مستتر است. زَيْدٌ كَانَ عَابِلاً (زید دادگر بود)

درس یازدهم

۱۱. نواسخ: افعال ناقصه (۲)

صرف افعال ناقصه

برخی از افعال ناقصه به صورت کامل صرف نمی شوند و آنها عبارت‌اند از:

۱. دو فعل «لَيْسَ» و «مَادَامَ» که فقط ماضی‌شان صرف می‌شود و امر ندارد.

لَيْسَ، لَيْسَا، لَيْسُوا، لَيْسَتْ، لَيْسْتَا، لَيْسْنَ، لَيْسْتِ، لَيْسْتُمْ، لَيْسْتُمْ...
مَادَامَ، مَادَامَا، مَادَامُوا، مَادَامَتْ، مَادَامْتَا، مَادَمْنَ، مَادَمْتِ، مَادَمْتُمْ...

۲. افعال «مَازَالَ، مَابَرِحَ، مَاانْفَكَ، مَاقَتَيْ» ماضی و مضارع‌شان صرف می‌شود؛ ولی امر ندارند.

مازال، مابریخ، مانفک، ماقتی
لايزال، لايبزخ، لاينفك، لايفتي

۳. غیر از افعال مذکور، بقیه افعال ناقصه به طور کامل صرف می‌شوند.

وجه تسمیه افعال ناقصه

برای «ناقصه نامیدن این افعال» وجوهی ذکر شده است:

۱. صرف ناپذیری برخی افعال ناقصه

لَيْسَ (مضارع و امر ندارد)
مَازَالَ (امر ندارد)

۲. کامل نبودن معنای این افعال با اسم‌شان (از این رو این افعال علاوه بر اسم به خبر نیاز دارند)

مختصات «كانَ»

فعل «كانَ» ویژگی‌ها و مختصاتی دارد که دیگر افعال ناقصه ندارند:

۱. گاهی لام‌الفعل «كانَ» (ن) در «مضارع مجزوم» حذف می‌شود، به شرط آنکه حرف مابعد آن «متحرک» باشد.

لا تَكُ غَافِلًا (لا تَكُنْ غَافِلًا)
لَمْ أَكُ بَغِيًّا (لَمْ أَكُنْ بَغِيًّا)

این ویژگی به صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ فعل مضارع، اختصاص دارد.

۲. هرگاه «كانَ» ماضی، قبل از مضارع قرار گیرد، با هم معنای «ماضی استمراری» خواهند داشت.

كانَ + فعل مضارع ← ماضی استمراری

كانَ يَقُولُ (می‌گفت)
كُنَّا نُكذِّبُ (تکذیب می‌کردیم)

۳. هرگاه پیش از فعل ماضی، «كانَ + قَدْ» بیاید، مفید معنای ماضی بعید خواهد بود.

كانَ + قَدْ + فعل ماضی ← ماضی بعید

كانَ قَدْ كَتَبَ (نوشته بود)
كُنَّ قَدْ كَتَبْنَ (آن زنان نوشته بودند)
گاهی «قَدْ» قبل از «كانَ» آورده می‌شود.

۴. هرگاه «كانَ» بعد از «إِنَّ» و «لَوْ» شرطیه قرار گیرد، جایز است به همراه اسمش، حذف شود.

أَلْظَالِمُ هَالِكٌ وَ لَوْ مَلِكًا ... وَ لَوْ كَانَ الظَّالِمُ مَلِكًا

تقدم اسم افعال ناقصه بر خود افعال

هم‌چنانکه تقدم فاعل بر فعل جایز نیست، تقدم اسم افعال ناقصه نیز بر خود «افعال ناقصه» جایز نیست؛ زیرا «اسم افعال ناقصه» به «منزله فاعل» است؛ ولی «خبر افعال ناقصه» را می‌توان بر «اسم» و بر خود «افعال» مقدم داشت.

عَزِيزًا بَأْتِ الظَّالِمِ
وَ ذَلِيلًا أَصْبَحَ

نکته

گاه مضارع مجزوم «كانَ» با وجود آنکه حرف مابعدش متحرک است، ولی «نون» آن حذف نمی‌شود.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است)

درس دوازدهم

۱۲. نواسخ: افعال مقاربه

عمل افعال مقاربه

افعال مقاربه، مانند افعال مناقصه بر سر مبتدا و خبر درآمده و «اسم» را رفع و «خبر» را نصب می‌دهند.

اقسام افعال مقاربه

۱. افعالی که بر «نزدیک بودن وقوع خبر» دلالت می‌کنند.

- کَادَ (نزدیک بود یا نزدیک شد) مانند کَادَ الْغَائِبُ يَحْضُرُ (نزدیک است که شخص غایب، حاضر شود)
- كَرَبَ (نزدیک بود یا نزدیک شد) مانند كَرَبَ الضَّبْحُ يَنْبَلِجُ (نزدیک روشن شدن صبح بود)
- أَوْشَكَ (نزدیک بود یا نزدیک شد) مانند أَوْشَكَتِ السَّمَاءُ أَنْ تُفْطِرَ (نزدیک بود که آسمان بارانی شود)

۲. افعالی که بر «امیدواری» نسبت به «وقوع خبر» دلالت دارند.

- عَسَى (امید است) مانند عَسَى زَيْدٌ أَنْ يَخْرُجَ (امید است که زید خارج بشود)
- حَزَى (امید است) مانند حَزَى عَمْرُو أَنْ يَتَعَلَّمَ (امید است که عمر بداند)
- إِخْلَوْلَقَ (امید است) مانند إِخْلَوْلَقَ الْمُذْنِبُ أَنْ يَثُوبَ (امید می‌رود گنهکار توبه کند)

۳. افعالی که «بر شروع کردن عمل» دلالت می‌کنند.

- شَرَعَ، طَفِقَ، جَعَلَ، أَحَدَّ، أَنْشَأَ، عَلِقَ، هَبَّ (شروع کرد)
- طَفِقَ زَيْدٌ يَكْتُبُ (زید نوشتن را شروع کرد)
- جَعَلْتُ زَيْدًا خَلِيفَتِي (زید را جانشین خود قرار دادم)

خبر افعال مقاربه

«خبر افعال مقاربه» غالباً «فعل مضارع» است:

- گاه «فعل مضارع» و جوباً با «أن» نصب همراه است. در «حَزَى» و «إِخْلَوْلَقَ» مانند حَزَى عَمْرُو أَنْ يَتَعَلَّمَ (امید است که عمر بداند) / إِخْلَوْلَقَ الْمُذْنِبُ أَنْ يَثُوبَ (امید می‌رود گنهکار توبه کند)
- گاه «فعل مضارع» و جوباً بدون «أن» نصب استعمال می‌شود. در «افعال شروع» مانند طَفِقَ زَيْدٌ يَكْتُبُ (زید نوشتن را شروع کرد) / جَعَلْتُ زَيْدًا خَلِيفَتِي (زید را جانشین خود قرار دادم)
- گاه هر «دو وجه» جایز است. در «بقیه افعال» مانند عَسَى زَيْدٌ أَنْ يَخْرُجَ (امید است که زید خارج بشود) / كَرَبَ الضَّبْحُ يَنْبَلِجُ (نزدیک روشن شدن صبح بود)

عَلَتْ نامگذاری افعال مقاربه

چون بعضی از افعال مقاربه بر «نزدیکی وقوع فعل» دلالت دارند، از باب «تغلیب» یا «تَسْمِيَةُ الْكُلِّ بِأَسْمِ جُزْءِهِ»، این افعال را «افعال مقاربه» نام‌گذاری کرده‌اند.

نکته‌ها

- گاه برخی از افعال شروع به صورت «لازم» یا «متعدي» آورده می‌شوند که در این حالت از نظر «حکم»، همانند دیگر افعال هستند.
- خبر «کاد» غالباً بدون «أن» نصب است.
- افعال مقاربه غیرمتصرف‌اند و غیر از ماضی، صیغه دیگری ندارند به جز «کاد» و «أوشک» که دارای مضارع نیز هستند.

حروف شبیهه به «لَيْسَ» (ما، لا، إن)

عمل حروف شبیهه به «لَيْسَ»

سه حرف «ما، لا، إن» بر سر «مبتدا و خبر» آمده و همانند افعال ناقصه، «اسم» را رفع و «خبر» را نصب می‌دهند.

- مَا اللَّهُ ظَالِمًا (خداوند ستمگر نیست)
- لَا فَارِشَ جَبَانًا (قهرمان اسب سوار، ترسو نیست)
- إِنْ هَذَا بَشَرًا (این بشر نیست)

بازماندن از عمل در حروف شبیهه به «لَيْسَ»

- هرگاه پیش از خبر آنها، «إلا» ذکر شود. مانند مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ (محمد «ص» نیست مگر رسول) / لَا رَجُلٌ إِلَّا مُدْبِرٌ (نیست مردی جز آن که اهل تدبیر است) / إِنْ هُوَ إِلَّا زَكْرٌ (نیست آن «قرآن» جز مایه یادگیری...)
- هرگاه خبر، مقدم بر اسم شود. مانند إِنْ ظَالِمٌ سَعِيدٌ (سعید ظالم نیست) / مَا فَاسِقٌ زَيْدٌ (زید فاسق نیست) / لَا مُدْبِرٌ رَجُلٌ (مرد اهل تدبیر نیست)

نکته‌ها

- گاه بر سر خبر «ما»، حرف «باء» زائد داخل می‌شود.
- یکی از شرایط عمل کردن حرف «ما» این است که بعد از آن، «إن» زائد نباشد.
- یکی از شرایط عمل کردن حرف «لا»، این است که هم اسم و هم خبر آن باید نکره باشند.
- گاه حرف «لا» به همراه «تاء» مفتوح و به صورت «لات» به‌کار می‌رود که در این صورت هم اسم و هم خبر آن باید «اسم زمان» باشند و غالباً این آن حذف می‌شود.

۱۳. نواسخ: حروف مشبّهة بالفعل

عمل حروف مشبّهة بالفعل

حروف مشبّهة بالفعل، حروفی هستند که بر سر مبتدا و خبر درآمده و برعکس افعال ناقصه، اسم را «نصب» و خبر را «رفع» می‌دهند.

إِنَّ (همانا، به درستی که)

برای «تحقیق» و «تأکید» می‌آیند. مانند: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ (همانا خداوند بسیار آمرزنده است).

أَنَّ (همانا، به درستی که)

برای «تحقیق» و «تأکید» می‌آیند. مانند: سَمِعَ أَنَّ زَيْدًا مَاتَ (همانا شنیده شد که زید مرد).

كَأَنَّ (همانند، گویا)

۱. اگر خبرش «جامد» باشد، «تشبیه» را می‌رساند. مانند: كَأَنَّ الْعِلْمَ نَوْزٌ (علم همانند نور است).

۲. اگر خبرش «مشتنق» باشد، معنی «شک و تردید» می‌دهد. مانند: كَأَنَّ زَيْدًا عَالِمٌ (گویا زید دانشمند است).

اقسام حروف مشبّهة بالفعل

لَيْتَ (ای کاش)

برای «تمنی» است. تعنی

تمنی به «طلب حصول چیز دشوار یا محال» گفته می‌شود. مانند

لَيْتَ زَيْدًا عَالِمٌ (ای کاش زید عالم بودا)

لَکِنَّ (اما، ولی)

برای «استدراک» می‌آید. استدراک

«استدراک» در اصطلاح یعنی «برطرف کردن توهمی که از جمله پیش در ذهن مخاطب ایجاد شده است». مانند

غَرِقَ الْمَسَافِرُونَ لَکِنَّ أَبَاكَ نَجَى (مسافران غرق شدند؛ اما پدرت نجات یافت).

لَعَلَّ (شاید، امید است)

برای «ترجی» و «اشفاق» استعمال می‌شود. ترجی

امیدواری به حصول امری است که «ممکن و محبوب» باشد. مانند

لَعَلَّ سَعِيدًا كَاتِبٌ (امید است سعید نویسنده شود!)

توقع امری است که «ممکن و محبوب» باشد. اشفاق

لَعَلَّ أَبِي يَمُوتُ (شاید پدرم بمیرد!)

علت نامگذاری حروف مشبّهة بالفعل

۱. نصب و رفع دادن آنها همانند «افعال».

۲. مبنی بر فتح بودن آنها همانند برخی صیغه‌های «فعل ماضی».

۳. وجود معنای فعلی در آنها.

خبر حروف مشبّهة بالفعل

اقسام خبر حروف مشبّهة بالفعل

۱. مفرد

مشتق مانند: إِنَّ عَلِيًّا عَادِلٌ (براستی علی عادل است!)

جامد

مانند: إِنَّ عَلِيًّا أَشَدُّ (علی به راستی - در شجاعت، همانند - شیر است).

۲. جمله

اسمیّه

با اسم شروع می‌شود. مانند: إِنَّ عَلِيًّا أَبُوهُ عَالِمٌ (به درستی که پدر علی دانشمند است).

فعلیّه

با فعل آغاز می‌شود. مانند: إِنَّ عَلِيًّا هَدَّبَ نَفْسَهُ (علی براستی جان خویش را آراسته است).

۳. شبه جمله

جار و مجرور

مانند: إِنَّ عَلِيًّا فِي الْمَسْجِدِ (همانا علی در مسجد است).

ظرف

مانند: إِنَّ عَلِيًّا عِنْدَ الْأَسْتَاذِ (همانا علی نزد استاد است).

تقدم وجوبی خبر بر اسم حروف مشبّهة بالفعل

نکته‌ها

۱. هرگاه خبر، «شبه جمله» و اسم، «نکره» باشد. مانند: إِنَّ فِي الدَّارِ رَجُلًا

۲. هرگاه اسم، مشتمل بر «ضمیری» باشد که به «جزئی از خبر» بازگردد. مانند: إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا (همانند در خانه، صاحب خانه است).

۱. هرگاه خبر این حروف، «ظرف یا جار و مجرور» باشد و این آنها «معرّفه» باشد، جایز است خبر این حروف بر اسم آنها مقدّم شود.

۲. اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل هیچ گاه بر خود این حروف مقدّم نمی‌شوند.

موارد کسر همزه «إِنَّ»

همزه «إِنَّ» در موارد روبه‌رو مکسور می‌گردد:

۱. در «آغازکلام» مانند: إِنَّ عَلِيًّا عَادِلٌ

۲. بعد از فعل «قال» مانند: قُلْتَ إِنَّكَ فَاضِلٌ

۳. بعد از «طلب» مانند: لَا تَكْفُرْ إِنَّ الْكَافِرَ لَا يَفْلِحُ

۴. بعد از «نداء» مانند: يَا زَيْدُ إِنَّكَ كَرِيمٌ

۵. بعد از «ثُمَّ» مانند: ثُمَّ إِنَّهُ قَامَ وَ تَكَلَّمَ

۶. بعد از «حَيْثُ» مانند: مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فَاضِلٌ أَكْرَمْتُهُ

۷. بعد از «إِذْ» مانند: ثَبَّ إِذْ إِنَّ رَبَّكَ رَحِيمٌ

۸. بعد از «أَلَا» استفتاحیّه مانند: أَلَا إِنَّي أَجِبُّكُمْ

موارد فتح همزه «أَنَّ»

اگر «أَنَّ» همراه «دو معمول» خود به مصدر تاویل گردد، همزه آن «مفتوح» می‌شود. در این حالت گاه مرفوع است و گاه منصوب و گاه مجرور. مانند

بَلَّغْنِي أَنَّكَ فَاضِلٌ

سَمِعْتُ أَنَّ زَيْدًا مَاتَ

عَجِبْتُ مِنْ أَنَّكَ صَرَبْتَ زَيْدًا

نکته‌ها

۱. هرگاه پس از حروف مشبّهة بالفعل «ما» کافه (= بازدارنده) بیاید، از عمل بازمانده، دیگر مبتدا را «منصوب» و خبر را «مرفوع» نمی‌کنند.

۲. هرگاه حروف مشبّهة بالفعل به وسیله «ما» کافه از عمل بازمانند، به جمله «اسمیّه» اختصاص ندارند و بر سر جمله «فعلیّه» نیز در می‌آیند.

۳. «لام» ابتدا - که برای تأکید مضمون جمله آورده می‌شود - بر سر خبر «إِنَّ» وارد می‌شود و هم چنین بر سر اسم «إِنَّ» زمانی که مؤخّر گردد، وارد می‌شود.

درس چهاردهم

۱۴. نواسخ: «لا» نفي جنس

خبر «لا» نفي جنس

اقسام خبر «لا» نفي جنس

۱. مفرد

مشتق

لا رَجُلٌ حَاضِرٌ (هیچ مردی حضور ندارد).

جامد

لا رَجُلٌ أَسَدٌ (هیچ مردی که در شجاعت چون شیر باشد، نیست).

۲. جمله

اسمیّه

با اسم شروع می شود.

لا أَحَدٌ أَخُوهُ فَاسِقٌ (هیچ کس برادرش فاسق نیست).

فعلیه

با فعل آغاز می شود.

لا أَحَدٌ يَبْنَعِي (هیچ کس باقی نمی ماند).

۳. شبه جمله

جار و مجرور

لا زَيْبٌ فِيهِ (هیچ شکی در آن راه ندارد).

ظرف

لا كِتَابَ عِنْدِي (نزد من هیچ کتابی نیست).

نکته ها

۱. هرگاه خبر «لا» ی نفي جنس، «معلوم» باشد غالباً حذف می شود.

۲. بیشترین جایی که خبر «لا» حذف می شود، هنگامی است که پس از «لا»، حرف «إِلَّا» بیاید.

شرایط عمل «لا» نفي جنس

۱. حرف جرّ مثل «باء» بر آن داخل نشود.

۲. اسم و خبر آن هردو «نکره» باشند.

۳. چیزی میان «لا» و «اسم» آن فاصله نشود.

اگر «لا» هر یک از شروط مذکور را نداشته باشد، عمل نمی کند و هنگامی که شرط دوم و سوم را نداشته باشد، علاوه بر عمل نکردن، لازم است «لا» در جمله «تکرار» شود.

نکته ها

۱. «شبه مضاف» اسمی است که غالباً در مابعدش عمل می کند. (عمل رفع یا نصب)

۲. «مفرد» گاه در مقابل «مثنی و جمع»، گاه در برابر «جمله و شبه جمله» و گاه در مقابل «مضاف و شبه مضاف» است.

عمل «لا» نفي جنس

«لا» ی نفي جنس، حرفی است که مانند «حروف مشبّهة بالفعل»، بر سر مبتدا و خبر درآمده، به «اسم»، نصب و به «خبر»، رفع می دهد؛ با این تفاوت که اسم آن همواره «نکره» بوده و به وسیله «لا»، جنس آن نفي می شود.

اقسام اسم «لا» نفي جنس

اگر اسم «لا» ی نفي جنس، مفرد باشد، یعنی «مضاف و شبه مضاف» نباشد، مبنی بر «علامت نصب» است.

لا عَالِمٌ فِي الدَّارِ

اسم «لا» ی نفي جنس مبنی بر فتح؛ چون علامت نصب آن، «فتحه» است.

لا عَالِمِينَ فِي الدَّارِ

اسم «لا» ی نفي جنس مبنی بر «پاء»؛ چون علامت نصب مثنی، «پاء» است.

لا عَالَمِينَ فِي الدَّارِ

اسم «لا» ی نفي جنس مبنی بر «پاء»؛ چون علامت نصب جمع مذکر سالم، «پاء» است.

لا رَبَّ غَيْرُ اللَّهِ (پروردگاری جز «الله» نیست).

درس یازدهم

۱۵. منصوبات: مفعول به (۱)

علائم نصب اسم

- ۱. فتحة (ت)
 - در اسم «مفرد» مانند: الرَّجُل
 - در «جمع مکسر» مانند: رِجَالاً
- ۲. الف (ا)
 - در «اسماء سته» (ششگانه) مانند: أباهُ ، أخاهُ ، حقاها ، فاهُ ، هتاهُ ، ذاعلمُ
- ۳. ياء (ی)
 - در «مثنی» مانند: مُنْثَلِقَيْنِ
 - در «جمع مذكر سالم» مانند: مُنْثَلِمِينَ
- ۴. کسره (ی)
 - در «جمع مؤنث سالم» مانند: المُثَلِمَاتِ ، مُثَلِمَاتٍ

مواقع نصب اسم

- مفعول های پنج گانه (مفعول به ، مفعول مطلق ، مفعول فيه ، مفعول معه ، مفعول له)
- حال ، تمییز ، مستثنی ، منادی

مفعول به

- اسم منصوبی است که «فعل فاعل» بر آن واقع می شود.
- مثال: قَتَلَ زَيْدٌ سَعِيداً (زید سعید را کشت) مانند
- مثال: خَلَقَ اللهُ الْعَالَمَ (خداوند جهان را بیافرید) مانند

ترکیب فعل و فاعل و مفعول

- به طور معمول در جمله های فعلیه، ابتدا «فعل» سپس «فاعل» و پس از آن «مفعول به» ذکر می شود.
- گاه ممکن است «فاعل بر مفعول به»، «مفعول به بر فاعل» یا حتی بر «فعل» نیز مقدم شود.

موارد وجوبی تقدم «فاعل» بر «مفعول به»

- ۱. در مواردی که به دلیل نبود اعراب ظاهری، اشتباه رخ می دهد.
 - مثال: ضَرَبَ مُوسَى عَيْسَى
 - مثال: ضَرَبَ أَبِي أُخِي
- ۲. زمانی که «فاعل»، «ضمیر متصل» باشد و «مفعول به» نیز بعد از «فعل» ذکر شود.
 - مثال: كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ (نامه را نوشتم) مانند
 - مثال: ضَرَبْتُ زَيْدَ (زید را زدم) مانند
- ۳. زمانی که «مفعول به»، «محصور فیه» واقع شود.
 - مثال: إِنَّمَا ضَرَبَ زَيْدٌ سَعِيداً (زید، فقط سعید را زد نه غیر از او) مانند
 - مثال: مَا ضَرَبَ عَمراً إِلَّا زَيْدٌ (عمر را نزد، مگر زید) مانند

موارد وجوبی تقدم «مفعول به» بر «فاعل»

- ۱. هنگامی که «مفعول به»، «ضمیر متصل» باشد و «فاعل»، «اسم ظاهر» باشد.
 - مثال: نَضَرَكَ اللهُ (خدا تو را یاری کند!) مانند
 - مثال: ضَرَبَهُ زَيْدٌ (زید او را زد) مانند
- ۲. هرگاه «ضمیر مفعول»، «متصل به فاعل» باشد.
 - مثال: وَ إِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ (چون ابراهیم را پروردگارش بیاموزد) مانند
- ۳. هرگاه «فاعل» به وسیله «إِنَّمَا» یا «إِلَّا»، «محصور فیه» واقع شود.
 - مثال: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند) مانند
 - مثال: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (پس جز زیانکاران، خود را از مکر و مجازات خدا این نمی دانند) مانند

موارد وجوبی تقدم «مفعول به» بر «فعل و فاعل»

- هرگاه «مفعول به»، «ضمیر منفصل» باشد و بخواهیم «انحصار فعل» در «مفعول به» را برسانیم.
 - مثال: إِيَّاكَ نَعْبُدُ (فقط تو را می پرستیم) مانند
 - مثال: إِيَّاْنَا تَعْبُدُونَ (فقط ما را عبادت می کنید) مانند
- ۲. هرگاه «مفعول به» از اسم های «صدارت طلب» همچون «اسم استفهام» یا «اسم شرط» باشد.
 - مثال: مَنْ نَضَرْتُ؟ (چه کسی را یاری کردی؟) مانند
 - مثال: مَا تَفْعَلُ مِنْ خَيْرٍ تُجِزُ بِهِ (آنچه از نیکی انجام دهی، به آن جزا داده شوی) مانند

افعال دومفعولی (۱)

دسته اول

- افعال قلوب (دو مفعول آنها در اصل «مبتدا و خبر» بوده است)
- افعال تصییر (دو مفعول آنها در اصل «مبتدا و خبر» بوده است)

دسته دوم

در درس شانزدهم (درس بعدی)

نکته ها

- ۱. علامت نصب در اصل همان «فتحه» است و در پاره ای از موارد، «الف»، «ياء» و «كسره» (نیابت از فتحة) می کنند.
- ۲. گاه یک مفعول به جای دومفعول قرار می گیرد که در اصطلاح به آن «سَدَّ مَسَدَ مَفْعُولَيْنِ» (پر کردن یک مفعول جای دومفعول را) گفته می شود.
 - مثال: غَلِثَ أُنْ زَيْدًا عَادِلٌ (دانشتم که زید عادل است) مانند

افعال قلوب

- ۱. افعالی که بر «علم و یقین» دلالت دارند.
 - مثال: عَلِمَ ، رَأَى ، وَجَدَ
- ۲. افعالی که بر «ظنّ و گمان» دلالت دارند.
 - مثال: ظَنَّ ، حَسِبَ ، خَالَ ، زَعَمَ

افعال تصییر

هفت عدد از آنها که مورد اتفاق اند، عبارت اند از: جَعَلَ ، زَدَّ ، تَرَكَّ ، اِتَّخَذَ ، صَيَّرَ ، وَهَبَ ، تَخَذَ

وَهَبْنِي اللهُ فِدَاكَ (خدا من را فدای تو گرداندا) مانند

درس شانزدهم

۱۶. منصوبات: مفعول به (۲)

افعال دومفعولی (۲)

دسته دوم

افعالی هستند که دومفعول آنها در اصل، «مبتدا و خبر» نبوده است، این افعال غالباً دارای معنای «عطاء و بخشش» هستند.

أعطى (داد)
كسى، ألبس (پوشاند)
سقى (نوشاند)
وهب، متخ (بخشید)

أسكن (جای داد)
أطعم (خوراند)
سقى (نام نهاد)
رزق (روزی داد)

افعال سه مفعولی

برخی از افعال، «سه مفعول» را نصب می دهند و آنها «هفت فعل» هستند:

أزى، أعلم، حدث، حبر، أخبز، أنبا، نبأ

أعلمت زيدا عفروا قائماً (به زيد فهماندم که عمرو ایستاده است).

حذف عامل مفعول به

در چند مورد، تنها «مفعول به» ذکر شده و «فعل» حذف می شود:

- ۱. به هنگام «إغراء»
- ۲. به هنگام «تَحذير»

إغراء

تعريف

به معنی «تشويق کردن» و «برانگیختن» است.

الصَّلوة الصَّلوة (نماز را، نماز را!)
العقبة العقبة (پاکدامنی، پاکدامنی!)

نکته‌ها

- ۱. در إغراء، «فعل مُقدَّر» باید با «غرض کلام»، «متناسب» باشد.
- ۲. گاه «إغراء» با لفظ «عليك» و صیغه‌های دیگر آن (عليكما، عليكم، عليك، عليكما، عليك) می آید.

عليكم بالتواضل والتبادل والتباذر (بر شما باد به هم پیوستگی، از خودگذشتگی و به یاری یکدیگر شتافتن!)

تَحذير

تعريف

به معنی «بیم‌دادن» و «برحذر داشتن» و «به پرهیز وادار کردن» است.

الكذب الكذب (دروغ، دروغ!)

نکته

در «تَحذير»، گاه ضمایر «إياك، إياكما، إياكم، إياي، إياكما، إياكن» با «واو» استعمال می شوند.

إياك و الحسد! (تو را از حسد برحذر می دارم و از حسد برحذر باش!)

تعريف

در اصطلاح یعنی «اسمی» بر «فعلی» مقدّم شود و آن «فعل» به جای «عمل کردن در آن اسم»، در «ضمیری که به آن اسم رجوع می کند»، عمل کند.

زيداً صرئته (به «زيد» در اصطلاح، «مشغول عنه» گفته می شود.)

اشتغال

موارد وجوب

۱. در چند مورد «واجب» است که اسم مقدّم، «منصوب به فعل مقدّر» باشد که «فعل مذکور در کلام» آن را تفسیر می کند:

- ۱. اسم مقدّم بعد از «ادوات شرط» واقع شود. **إن زيدا أكرمته أكرمك.**
- ۲. اسم مقدّم بعد از «ادوات غرض» (طلب چیزی با نرمی) یا «تَحضيض» (طلب چیزی با شدت) واقع شود. **ألا زيدا تُكرمه (عرض)** **هلا زيدا تُكرمه (تَحضيض)**
- ۳. اسم مقدّم بعد از «هل» واقع شود. **هل زيدا أكرمته؟**

۲. در چند مورد «واجب» است اسم مقدّم، به عنوان مبتدا، «مرفوع» و ما بعد آن، خبر باشد:

- ۱. اسم مقدّم بعد از «إذا فجائيه» واقع شود. **حزجت فإذا زيد يضربه عفرو**
- ۲. اسم مقدّم بعد از «واو حالیه» واقع شود. **حزجت و زيد تهیته عن الخزوج**
- ۳. اسم مقدّم قبل از «ادوات شرط، استفهام، عرض، تَحضيض، لام ابتدا، ما نافیه، کم، حروف ناسخه و موصول» واقع شود. **زيد إن لقيته فأكرمه** **زيد هل صرئته؟**

نکته

در غیر موارد «وجوب نصب و رفع»، جایز است اسم مقدّم، «مرفوع» یا «منصوب» باشد.

اختصاص

تعريف

در اصطلاح یعنی «حکمی» را که برای «ضمیر متکلم» یا «مخاطب» در کلام ذکر شده به «اسم ظاهر معرفه‌ای که بعد از آن ضمیر آمده، «مخصوص» گردانیم.

نحنُ غلّماء الإسلام ندافع عن الحق

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يظهركم تظهيراً

نکته

«اسم ظاهر معرفه» به عنوان «مفعول به برای یک فعل محذوف»، منصوب می شود.

درس هفدهم

۱۷. منصوبات: مفعول مطلق

تعریف

مصدری است از «لفظ» یا «معنای فعل» که غالباً پس از فعل و برای «تأکید» یا «بیان نوع» یا «بیان عدد» آن می‌آید.

نَصْرَتْ عَلِيّاً نَصْرًا (علی را یاری کردم، یاری کردنی).
مانند

صَرَبْتُهٗ صَرْبًا شَدِيدًا (او را زدم، زدنی سخت و شدید).
مانند

صَرَبْتُهٗ صَرْبَةً (او را یک بار زدم).
مانند

اقسام

مفعول مطلق تأکیدی

«تأکید فعل پیش از خود» را بیان می‌کند.

نَصْرَتْ عَلِيّاً نَصْرًا (علی را یاری کردم، یاری کردنی).
مانند

كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا (خدا با موسی سخن گفت، سخن گفتنی).
مانند

مفعول مطلق نوعی

«نوع فعل پیش از خود» را بیان می‌کند.

صَرَبْتُهٗ صَرْبًا شَدِيدًا (او را زدم، زدنی سخت و شدید).
مانند

اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (همانا ما برای تو فتح کردیم، فتحی ظاهر و آشکار).
مانند

صَرَبْتُهٗ صَرْبَ الْاَمِيْر (او را زدم، زدنی که به مانند زدن فرمانروا بود).
مانند

مفعول مطلق عددی

«عدد فعل پیش از خود» را بیان می‌کند.

صَرَبْتُهٗ صَرْبَةً (او را یک بار زدم).
مانند

دَقَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ (ساعت دو بار به صدا درآمد).
مانند

حذف عامل مفعول مطلق

حذف قیاسی

۱. هرگاه «جمله دارای امر و نهی باشد» و «مصدر جانشین فعل شود».

صَبْرًا لَا جَزَعًا (صبرکن صبرکردنی و بی‌تابی مکن بی‌تابی کردنی).
مانند

۲. هرگاه جمله «دُعائی» باشد.

سَقِيًّا وَ رَعِيًّا (خدا تو را سیراب کنند سیراب کردنی و نگهدارت باشد نگهداربودنی).
مانند

۳. هرگاه مفعول مطلق بعد از «استفهام» قرار گیرد تا «سرزنش یا تعجب یا تأسف» را برساند.

اَكْفُرًا بَعْدَ هٰذِهِ النَّعَمِ؟ (آیا باز هم کفر می‌ورزی پس از این همه نعمت‌هایی که ارزانی‌ات شده؟)
مانند

حذف سماعی

به طور «سماعی» حذف می‌شود و «مفعول مطلق» از آن عامل، «نیابت» می‌کند.

سَفَعًا وَ طَاعَةً (می‌شنوم شنیدنی و فرمان می‌برم فرمان بردنی).
مانند

شُكْرًا (از تو بسیار سپاسگزارم).
مانند

جانشین مفعول مطلق

هرگاه مفعول مطلق، «نوعی» باشد موارد روبه‌رو می‌تواند جانشین آن شود:

۱. صفت، مانند: وَادُّكُزُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا.

۲. الفاظ (كَل، بعض، حق)، مانند: فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْقَبِيْلِ.

۳. اسم اشاره، مانند: صَرَبَ ذَلِكَ الصَّرْبَ.

۴. اسم عدد، مانند: فَاجْلِدُوْهُمْ ثَمَانِيْنَ جَلْدَةً.

۵. اسم آلت، مانند: صَرَبْتُهٗ سَوْطًا.

نکته

گاهی «عامل مفعول مطلق»، «وصف» (مانند: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه) یا «مصدر» است.

اَنْتَ مُجْتَهِدٌ اِجْتِهَادًا (تو براستی کوشایی!)
مانند

اِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوْرًا (براستی که جهنم پاداش شماست، پاداشی تاّم!)
مانند

۱۸. منصوبات: مفعول فيه

مفعول فيه (ظرف)

اسم منصوبی است که «زمان» یا «مکان وقوع فعل» را بیان می‌کند.

صَلَّيْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ (در روز جمعه نماز گزاردم).

ظرف مکان

ظرفی است که بر «مکان» دلالت دارد.

أمام، فَوْق، تَحْت

ظرف زمان

ظرفی است که بر «زمان» دلالت دارد.

يَوْم، شَهْر، مَوْعِد

ظروف متصرف

ظرف‌هایی هستند که هم به صورت ظرف و هم غیر ظرف (مبتدا، فاعل و . . .) استعمال می‌شوند.

شَهْر، يَوْم، مَسْجِد

ظروف غیرمتصرف

ظرف‌هایی هستند که فقط به صورت ظرف (مفعول فيه) استعمال می‌شوند و همیشه بر «زمان» یا «مکان وقوع فعل» دلالت دارند.

بَعْد، فَوْق، إِذ، عِنْد

ظروف معرب

ظروفي هستند که «حرکت آخرشان»، «متغیر» است.

اقسام ظرف

ظروف مبنی

ظروفي هستند که «حرکت آخرشان»، «ثابت» است.

ظروف مکانی مبنی:

هَٰنَا، هَهُنَا (اینجا)
هَٰنَاكَ، تَمَّ (آنجا)
لَدُنْ، لَدَيْ (نزد)
أَيْنَ، حَيْثُ، أُنْثَى (جایی که)

ظروف زمانی مبنی:

إِذْ، إِذَا، مَتَى، أَيَّانَ، أُنْثَى، لَمَّا، مُذْ، مُنْذُ (زمانی که)
الآنَ (اکنون) أَمْسَ (دیروز)
قَطُّ (هرگز)

بقیه ظروف، «معرب» هستند.

نیابت از ظرف

چند چیز از ظرف، نیابت می‌کنند که عبارت‌اند از:

۱. مصدر.

ذَهَبْتُ طُلُوعَ الشَّمْسِ

۲. وصف.

جَلَسْتُ قَلِيلاً

۳. اسم عدد.

عَاشَ زَيْدٌ مِائَةَ عَامٍ

۴. اسم اشاره.

وَقَفْتُ تِلْكَ النَّاحِيَةَ

۵. الفاضی که بر «کلّیت» یا «جزئیّت» دلالت می‌کنند.

كُلُّ، بَعْضٌ، بَعْضٌ، نِصْفٌ، ثُلُثٌ، زُنْعٌ و . . .

نکته‌ها

۱. هر اسم زمان و اسم مکانی که بر «ظرفیت» دلالت کند (یعنی در بردارنده معنای «در» باشد)، در این صورت مفعول فيه و منصوب است.

۲. «مَتَى، أَيَّانَ، أَيْنَمَا، أُنْثَى و حَيْثُمَا» شرطیه، «ظرف» و «محلاً منصوب» هستند.

۳. «اسم‌های مکان غیرمعین» و «همه اسم‌های زمان» در صورت «مفعول فيه بودن»، منصوب‌اند و به «متعلقی» از نوع «فعل» یا «شبه فعل» نیازمندند.

۴. «اسم مکان معین و محدود»، لفظاً «مجرور» و محلاً «منصوب» است.

۵. برخی از «اسم‌های مکان» که صلاحیت دارند به عنوان ظرف، «منصوب» باشند، عبارت‌اند از:

۱. اسماء جهات شش‌گانه.

۲. اسم‌هایی که بر «مساحت» دلالت دارند.

درس نوزدهم

۱۹. منصوبات: مفعول معه، مفعول له

مفعول معه

تعریف

اسم منصوبی است که پس از «واو معیت» (واو مصاحبت به معنی مَع) بیاید و بر کس یا چیزی دلالت کند که فعل به «همراهی» او واقع شده است.

سَافَرْتُ وَ عَلِيًّا
(با علی مسافرت کردم)

أُبَيْثُ وَ الْبُكَاءِ
(با گریه شب را به روز می آورم)

مَا أَنْتَ وَ الْكِتَابَةُ؟
(تو را به نویسندگی چکار؟)

كَيْفَ أَنْتَ وَ النَّحْوُ؟
(با نحو چطوری؟)

حذف عامل

اگر مفعول معه پس از «ما» استفهامیه یا «کیف» استفهامیه واقع شود، گاه عامل آن که فعل یا شبه فعل است حذف می شود.

مفعول له

تعریف

مصدری است که «علت انجام فعل» را بیان می کند به شرط آنکه زمان انجام «فعل و مصدر» و نیز «فاعل»، هر دو، یکی باشد.

فَرَّ زَيْدٌ مِنَ الْحَزْبِ جُبْنًا
(زید، به علت ترس، از جنگ گریخت.)

أَنَا صَلَّيْتُ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ
(من برای نزدیکی به خداوند نماز گزاردم.)

اقسام

حصولی

در ابتدا علت انجام شده است و سپس فعل رخ داده است.

فَرَّ زَيْدٌ مِنَ الْحَزْبِ جُبْنًا (زید، به علت ترس، از جنگ گریخت.)

تحصیلی

در ابتدا فعل رخ داده است و پس از آن علت انجام شده است.

صَلَّيْتُ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ (برای نزدیکی به خداوند نماز گزاردم.)

نکته ها

۱. به طور معمول «مفعول له» در برابر سؤال «لم؟» (چرا؟) قرار می گیرد.

۲. مفعول له «غالباً» مصدر بدون «ال» است و در این حالت غالباً منصوب است.

خَوْفًا وَ قُرْبَةً

۳. اگر کلمه ای که علت فعل را بیان می کند، مصدر نباشد «و جوباً» حرف «لام» بر سر آن می آید.

جِئْتُكَ لِدِرْهَمٍ
(پیش تو آمدم، برای یک درهم.)

۴. اگر مفعول له، «أل» بگیرد «غالباً» حرف «لام» بر سر آن می آید. در این صورت، «لفظاً مجرور» ولی «محلاً منصوب» خواهد بود.

هَاجَرْتُ لِلرَّغْبَةِ فِي الْعِلْمِ
(به دلیل علاقه مندی به فراگیری دانش، هجرت کردم.)

۵. گاهی مفعول له، به صورت مضاف به اسم دیگری است که در این حالت «جر» آن با «لام» یا «نصب» آن، هر دو «جایز» است.

اجْتَنَبَ الْحَرَامَ خَشْيَةَ اللَّهِ يَا لِحَشِيَةِ اللَّهِ
(به خاطر ترس از خدا از حرام دوری کرد.)

۶. اصل در مفعول له آن است که پس از عامل خود ذکر شود، اما گاه بر عامل، مقدم می شود.

رَغْبَةً فِي الْخَيْرِ جُدْتُ
(چون به نیکی تمایل داشتم بخشیدم.)

درس بیستم

۲۰. منصوبات: حال

حال

تعریف

اسم منصوب مشتقی است که حالت و چگونگی «فاعل، مفعول یا هردو» و یا «مجرور» را در «زمان انجام فعل» می‌رساند.

جاءَ عَلِيٌّ رَاكِبًا (علی سواره آمد)
بیان حال «فاعل»

رَأَيْتُ عَلِيًّا بَاكِيًّا (علی را گریان دیدم)
بیان حال «مفعول»

رَأَى عَلِيٌّ سَعِيدًا ضَاحِكِينَ (علی سعید را درحالیکه هردو خندان بودند، دید)
بیان حال «مجرور»

مَرَزَتْ بِهِنْدٍ رَاكِبَةً (از کنار هند درحالیکه سواره بودم، عبور کردم)
بیان حال «مجرور»

انواع

۱. مفرد

مشتق

جاءَ سَعِيدٌ ضَاحِكًا (سعید خندان آمد).

جامد

كَرَّ سَعِيدٌ أَسَدًا (سعید همچون شیر حمله کرد).

۲. جمله

اسمیة

با اسم شروع می‌شود.

سَهَرَ سَعِيدٌ وَ النَّاسُ نَاءَ مَوْنٍ (سعید بیدار ماند، در حالیکه مردم خفته بودند).

فعلیة

با فعل آغاز می‌شود.

جاءَ سَعِيدٌ يَزْكُضُ (سعید آمد درحالیکه می‌دوبید).

۳. شبه جمله

جار و مجرور

رَأَيْتُ سَعِيدًا عَلَى الشَّجَرَةِ (سعید را درحالیکه روی درخت بودم دیدم).

ظرف

جاءَ سَعِيدٌ فَوْقَ الْفَرَسِ (سعید آمد درحالیکه روی اسب بود).

ذوالحال

تعریف

به شخصی که دارنده و صاحب حال است.

شرایط حال و ذوالحال

۱. اصل آن است که «حال»، «نکره، مؤخر و مشتق» باشد و «ذوالحال»، «معرفه و مقدم» باشد.

۲. هرگاه «حال مفرد» به «تأویل نکره» رود، می‌تواند به صورت «معرفه» آورده شود.
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

۳. هرگاه «ذوالحال»، «نکره محض» باشد، واجب است حال بر آن «مقدم» شود.
جاءَ رَاكِبًا رَجُلٌ

۴. در جایی که «ذوالحال»، «محصوفیه» باشد، حال بر آن «مقدم» می‌شود.
مَا جَاءَ بَاكِيًّا إِلَّا عَمْرُوٌ

نکته‌ها

۱. «كَيْفَمَا» شرطیه، «حال» و محلاً منصوب است.
كَيْفَمَا تَجْلِسُ أَجْلِسُ (هر طور که بنشینی می‌نشینم).

۲. گاه ممکن است «حال»، متعدّد بیاید.
جاءَ عَلِيٌّ رَاكِبًا ضَاحِكًا فَائِزًا (علی سواره، خندان و پیروز آمد).

۳. گاه ممکن است «ذوالحال»، متعدّد باشد.
وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ (خداوند خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، درحالیکه در پی هم می‌آیند و روان‌اند).

۱. به وسیله «ضمیر»، مانند: جاءَ زَيْدٌ يَسْرَعُ.

۲. به وسیله «واو حالیّه»، مانند: جاءَ زَيْدٌ وَ النَّاسُ نَائِمُونَ.

۳. به وسیله «هردو»، مانند: جاءَ زَيْدٌ وَ قَدْ يَسْرَعُ.

۴. هرگاه «حال»، جمله باشد، لازم است با «ذوالحال» ارتباط داشته باشد و این ارتباط به سه صورت برقرار می‌شود.

درس بیست و یکم

۲۰. تمییز

تعریف

اسمی است منصوب، جامد و نکره که بعد از «اسم» یا «نسبت مبهمی» می آید و «برطرف کننده ابهام» آن است.

إِشْتَرَيْتُ عَشْرِينَ كِتَابًا (بیست عدد کتاب خریدم).

اقسام تمییز

الف. تمییز ذات

برای «برطرف کردن ابهام» برخی اسمها می آید.

۱. تمییز برای عدد.

بَعَثَ عَشْرِينَ قَلَمًا (بیست قلم خریدم).

صَلَّيْتُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً (چهل شب نمازگزاردم).

۲. تمییز برای جنس.

عِنْدِي خَاتَمٌ ذَهَبًا (انگشتری از جنس طلا نزد من است).

هَذَا ثَوْبٌ حَرِيرًا (این یک لباس حریر است).

۳. تمییز برای مقدار.

غالباً مقادارها با «وزن، پیمانه و مساحت» محاسبه می شوند.

وزن

إِشْتَرَيْتُ مَتَوَيْنَ عَسَلًا (دو من عسل خریدم).

پیمانه

عِنْدِي مَدٌّ قَفْحًا (نزد من ده سیرگندم است).

مساحت

هَذَا فَرَسٌ أَرْضًا (این یک فرسخ زمین است).

ب. تمییز نسبت

از «نسبت» موجود در جمله، «رفع ابهام» می کند.

عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْكَ عِلْمًا (علی از نظر عملی از تو برتر است).

أَعْظَمُ الْعِبَادَةِ أَجْرًا أَحْفِيهَا (در اجرترین عبادت‌ها، آن است که نهان‌تر باشد).

عامل نصب تمییز

در «تمییز ذات»

عامل نصب، همان «ذات» است.

در «تمییز نسبت»

عامل نصب، «فعل» و یا «شبه فعل» است.

مشتق یا جامد بودن تمییز

اصل آن است که تمییز، «جامد» باشد؛ ولی در برخی موارد «مشتق» استعمال می شود.

كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (خداوند برای شاهد بودن کافی است).

كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظًا (مرگ برای پندآموزی کافی است).

موارد اشتراک حال و تمییز

«حال» و «تمییز» هر دو

نکره

منصوب

رافع ابهام

موجود در جمله هستند.

موارد اختلاف

۱. «حال»، هم به صورت «مفرد»، هم «جمله» و هم «شبه جمله» می آید؛ اما «تمییز» تنها به صورت «مفرد» استعمال می شود.

۲. «حال»، «هیئت و چگونگی» فاعل یا مفعول و یا مجرور را در هنگام انجام فعل بیان می کند و «تمییز» برای «رفع ابهام» از ذات اشیا یا نسبت موجود در جمله به کار می رود.

۳. «حال»، غالباً «مشتق» و «تمییز»، غالباً «جامد» است.

نکته‌ها

۱. کلمه‌ای که «ابهام» را برطرف می‌سازد، «تمییز» نام دارد.

۱. «مجرور به اضافه» باشد؛ مانند: إِشْتَرَيْتُ رِطْلًا سَفْنٍ.

۲. «مجرور به حرف جرّ من» باشد؛ مانند: إِشْتَرَيْتُ رِطْلًا مِنْ سَفْنٍ.

۳. «تمییز عدد» نیز گاهاً مجرور می‌شود.

۴. در اصطلاح به تمییز ذات، «تمییز مفرد» و به تمییز نسبت، «تمییز جمله» نیز گفته می‌شود.

درس بیست و دوم

۲۲. تمییز اعداد

اعداد اصلی

۱. اعداد مفرد.

دوازده عدد هستند.

مذکر آنها عبارت است از: واحد (۱)، اثنان/اثنین (۲)، ثلاث (۳)، أربع (۴)، خمس (۵)، بست (۶)، سبع (۷)، ثمان (۸)، تسع (۹)، عشر (۱۰)، مائة (۱۰۰)، ألف (۱۰۰۰).

مؤنث آنها عبارت است از: واحدة (۱)، اثنتان/اثنین (۲)، ثلاثة (۳)، أربعة (۴)، خمسة (۵)، ستة (۶)، سبعة (۷)، ثمانية (۸)، تسعة (۹)، عشرة (۱۰).

۲. اعداد مرکب.

اعداد «۱۱ تا ۱۹» هستند.

أحد عشر (۱۱)، اثناعشر/اثنین عشر (۱۲)، ثلاثة عشر (۱۳)، أربعة عشر (۱۴)، خمسة عشر (۱۵)، ستة عشر (۱۶)، سبعة عشر (۱۷)، ثمانية عشر (۱۸)، تسعة عشر (۱۹).

۳. اعداد عقود.

۴. اعداد معطوف.

حکم اعداد مفرد

۱. عدد «یک» در عربی «واحد» و «واحدة» و عدد «دو»، «اثنان» و «اثنان» است، ولی هیچ یک همراه معدود به کار نمی‌رود.

۲. اعداد از «سه تا ده» با «معدود مذکر» به صورت «مؤنث» و با «معدود مؤنث» به صورت «مذکر» به کار می‌روند.

۳. اعداد «مائة (صد)» و «ألف (هزار)» با مذکر و مؤنث، «بکسان» استعمال می‌شوند.

تمییز اعداد و حکم آنها

۱. تمییز اعداد «سه تا ده» همه «جمع و مجرور» است.
 مثلث رجال
 مثلث نساء

۲. تمییز عدد «صد و هزار» و مثنی و جمع آنها «مفرد و مجرور» آمده‌اند.
 مائة رجل
 ألف امرأة

حکم عدد مرکب

۱. اگر «معدود» عدد مرکب، «مذکر» باشد:
 جزء اول آن، «مؤنث» و جزء دوم آن به صورت «مذکر» استعمال می‌شود.
 مثلث عشر رجال
 أربع عشر رجال
 تسعة عشر رجال

۲. اگر «معدود» عدد مرکب، «مؤنث» باشد:
 جزء اول آن، «مذکر» و جزء دوم آن به صورت «مؤنث» استعمال می‌شود.
 ثلاث عشر امرأة
 أربع عشر امرأة
 تسعة عشر امرأة

تبصره

۱. هر دو جزء عددهای «أحد عشر» و «اثناعشر» با «معدودشان» از نظر مذکر و مؤنث بودن، «مطابقت» دارد.

۱. ز سه تا ده همه، «جمع» است و «مجرور»؛ مانند: ثلاثه كُتِبَ.

۲. ز ده تا صد همه، «فرد» است و «منصوب»؛ مانند: ثمانین جِلْدَةٌ.

۳. صد و هزار و مثنی و جمع آنها «فرد» است و «مجرور»؛ مانند: ألف رجل.

۳. دو جزء عدد مرکب، «مبنی بر فتح» است به جز «اثناعشر» و «اثناعشر» که جزء اول آن، «اعراب مثنی» را داراست و جزء دوم آن، «مبنی» است و به جز «أحد عشر» که جزء اول آن، «مبنی بر سکون» و جزء دوم آن، «مبنی بر فتح» است.

نکته‌ها

۱. «مائة» و «ألف» همواره به یک صورت استعمال می‌شوند.

۲. «معدود بعد از عدد» را اصطلاحاً، «تمییز» می‌نامند.

۳. چنانچه کلمه «عشر» به صورت مفرد باشد، حرف «شین» آن «ساکن» و اگر مرکب باشد، «شین» آن «مفتوح» است. به خلاف شین «عشرة» که در حالت مفرد، «مفتوح» و در حالت مرکب، «ساکن» است.

۴. دو کلمه «بضع» و «بضعة» برای عدد «سه تا نه» استعمال می‌شوند.

درس بیست و سوم

۲۳. اعداد (۲)

اعداد ترتیبی

اعداد عقود یا اعداد «دهگان»

اعداد عقود عبارت‌اند از:

عَشْرُونَ (۲۰)، ثَلَاثُونَ (۳۰)، أَرْبَعُونَ (۴۰)، خَمْسُونَ (۵۰)، سِتُونَ (۶۰)، سَبْعُونَ (۷۰)، ثَمَانُونَ (۸۰)، تِسْعُونَ (۹۰).

حکم اعداد عقود

برای مذکر و مؤنث به طور «مساوی» استعمال شده و «مشترک» هستند و اعرابشان همانند اعراب «جمع مذکر سالم» است:

۱. در حالت رفعی.

اعداد «عَشْرُونَ، ثَلَاثُونَ...» فاعل و مرفوع هستند و علامت رفع آنها «واو» است.

مانند

جَاءَنِي عَشْرُونَ (ثَلَاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ) رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً.

مانند

رَأَيْتُ عَشْرِينَ (ثَلَاثِينَ، أَرْبَعِينَ...) رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً.

مانند

سَمِعْتُ مِنْ عَشْرِينَ (ثَلَاثِينَ، أَرْبَعِينَ...) رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً.

اعداد معطوف

اعدادی هستند که با «واو» عطف می‌شوند.

وَاجِدٌ وَعَشْرُونَ (۲۱)، اِثْنَانٌ وَعَشْرُونَ (۲۲)، ثَلَاثٌ وَعَشْرُونَ (۲۳)، سِتٌّ وَسَبْعُونَ (۷۶)، سَبْعٌ وَثَمَانُونَ (۸۷)، تِسْعٌ وَتِسْعُونَ (۹۹).

حکم اعداد معطوف

۱. جزء اول «اعداد معطوف» حکم «اعداد مفرد» را دارد.

۲. جزء دوم «اعداد معطوف» با «مذکر و مؤنث»، «یکسان» استعمال می‌شود.

۱. مفرد.

مفرد مذکر

أَوَّلُ (یکم)، ثَانِي (دوم)، ثَالِث (سوم)، رَابِع (چهارم)، خَامِس (پنجم)، سَادِس (ششم)، سَابِع (هفتم)، ثَامِن (هشتم)، تَاسِع (نهم)، عَاشِر (دهم).

مفرد مؤنث

أُولَى (یکم)، ثَانِيَّة (دوم)، ثَالِثَة (سوم)، رَابِعَة (چهارم)، خَامِسَة (پنجم)، سَادِسَة (ششم)، سَابِعَة (هفتم)، ثَامِنَة (هشتم)، تَاسِعَة (نهم)، عَاشِرَة (دهم).

۲. مرکب.

مرکب مذکر

حَادِي عَشْرَ (یازدهم)، ثَانِي عَشْرَ (دوازدهم)، ثَالِث عَشْرَ (سیزدهم)، رَابِع عَشْرَ (چهاردهم)، خَامِس عَشْرَ (پانزدهم)، سَادِس عَشْرَ (شانزدهم)، سَابِع عَشْرَ (هفدهم)، ثَامِن عَشْرَ (هجدهم)، تَاسِع عَشْرَ (نوزدهم).

مرکب مؤنث

حَادِيَّة عَشْرَة، ثَانِيَّة عَشْرَة، ثَالِثَة عَشْرَة، رَابِعَة عَشْرَة، خَامِسَة عَشْرَة، سَادِسَة عَشْرَة، سَابِعَة عَشْرَة، ثَامِنَة عَشْرَة، تَاسِعَة عَشْرَة.

۳. عقود.

برای مذکر و مؤنث به طور «مساوی» استعمال شده و «مشترک» هستند و اعرابشان همانند اعراب «جمع مذکر سالم» است:

جَاءَ الرَّجُلُ الْعَشْرُونَ وَ الْمَرْأَةُ الْعَشْرُونَ (مرد و زن بیستم آمدند).

۴. معطوف.

معطوف مذکر

الْحَادِي وَ الْعَشْرُونَ (بیست و یکم)، الثَّانِي وَ الْعَشْرُونَ (بیست و دوم)، الثَّالِث وَ الْعَشْرُونَ (بیست و سوم)، الرَّابِع وَ أَرْبَعُونَ (چهل و چهارم)، التَّاسِع وَ تِسْعُونَ (نود و نهم).

معطوف مؤنث

حَادِيَّة وَ عَشْرُونَ، ثَانِيَّة وَ عَشْرُونَ، ثَالِثَة وَ عَشْرُونَ، رَابِعَة وَ أَرْبَعُونَ، تَاسِعَة وَ تِسْعُونَ.

تبصره

۱. اعداد «مائة» و «ألف»، در اصلی و ترتیبی یکسان هستند.

۲. گاه بعضی از اعداد به عدد دیگری اضافه می‌شوند که اصطلاحاً به آنها «اعداد مضاف» می‌گویند. البته این اعداد در ترتیبی و اصلی، «یکسان» هستند.

نکته‌ها

۱. کلمه «واحد» مختص عدد «مفرد و معطوف» و کلمه «أحد» مختص عدد «مرکب» است.

۲. عدد ترتیبی مفرد با «معدود مذکر» به صورت «مذکر» و با «معدود مؤنث» به صورت «مؤنث» استعمال می‌شود.

۳. اعراب عدد ترتیبی مفرد، به «حرکت» است، به جز کلمه «ثانی» که اعراب «اسم منقوص» را دارد. یعنی اعراب آن در حالت «رفعی و جزئی» تقدیری و در حالت «نصبی» ظاهری است.

۴. هردو جزء «عدد ترتیبی مرکب» با معدود مذکر، به صورت «مذکر» و با معدود مؤنث، به صورت «مؤنث» به کار می‌روند.

۵. هردو جزء اعداد مرکب، «مبنی بر فتح» می‌باشند، مگر «حادی» و «ثانی» که «مبنی بر سکون» هستند.

۶. جزء اول «اعداد معطوف ترتیبی» با «معدود مذکر»، به صورت «مذکر» و با «معدود مؤنث»، به صورت «مؤنث» استعمال می‌شود. اعراب جزء اول به «حرکت» و اعراب جزء دوم به «حرف» است؛ یعنی: جزء دوم در حالت رفعی، «واو» و در حالت نصبی و جزئی، «ياء» می‌گیرد.

درس بیست و چهارم

۲۴. مستثنی

احکام مستثنی

مستثنی به «إِلَّا»

۱. مستثنای منقطع.

همواره «منصوب» است؛ خواه جمله «مثبت» یا «منفی» باشد.

جاء الرجال إلا سعيداً

جاء المسافرون إلا كتبهم

ما جاء إلا على

ما جاء القوم إلا امتعتهم

جاء الرجال إلا فاطمة

۲. مستثنای متصل.

اگر جمله قبل از «إِلَّا» (منفی) باشد، «جوازاً» دو گونه اعراب می پذیرد:

جاء القوم إلا سعيداً

ما جاء القوم إلا زيداً

۱. نصب.
۲. تبعیت از اعراب مستثنی منه.

۳. مستثنای مفرغ.

اعرابش بر حسب اقتضای «عامل موجود در جمله» است.

ما جاء إلا زيد

ما ضربت إلا زيداً

مستثنی به «حاشا» و «عدا» و «خلا»

مستثنای به حروف استثنای «حاشا، عدا، خلا»، «مجرور» است؛ زیرا این حروف، از حروف جرّ نیز به شمار می آیند.

جاء القوم عدا زيد (قوم آمدند مگر زيد).

مستثنی به «غیر» و «سوی»

مستثنای به حروف استثنای «غیر و سوی»، «مجرور» است؛ زیرا این دو اسم، از اسمهایی هستند که همیشه به صورت «مضاف» استعمال می شوند و اسمی که در پی آنها می آید، «همواره مجرور» است.

جاء القوم غير سعيد

ما رأيت القوم سوى زيد

نکته ها

- ۱. سه کلمه «حاشا، عدا و خلا» گاه به صورت «فعل» نیز به کار می روند که در این صورت گاه «عدا و خلا» به همراه «ما» و گاه بدون «ما» می آیند.
- ۲. خود «غیر» و «سوی» اعراب می گیرند و اعرابشان مانند اسمی است که بعد از «إِلَّا» قرار می گیرد.

اقسام استثناء

استثنای متصل

هرگاه «مستثنی» از جنس «مستثنی منه» باشد، به آن «استثنای متصل» می گویند.

استثنای منقطع

اگر «مستثنی» از جنس «مستثنی منه» نباشد، «استثنای منقطع» نامیده می شود.

استثنای مفرغ

هرگاه «مستثنی منه» در جمله، محذوف باشد، به آن «استثنای مفرغ» (خالی شده) می گویند.

ادات استثناء

حروف

إِلَّا ، حاشا ، عدا ، خلا

اسماء

غَيْر ، سِوَى

تعریف مستثنی

اسمی است که به وسیله کلمه استثناء از حکم ماقبل خارج شده است.

جاء القوم إلا علیاً (قوم آمدند به جز علی).

درس بیست و پنجم

۲۵. منادی (۱)

تعریف منادی

اسم ظاهری است که در پی یکی از «ادات نداء» بیاید.

- یَا اللّٰهُ
- یَا عَبْدَ اللّٰهِ
- یَا رَجُلٌ

ادات نداء

- أ (ندای نزدیک) مانند: أ فَاطِمَةُ ، أ عَبْدَ اللّٰهِ
- أَي (ندای متوسط) مانند: أَي فَاطِمَةُ ، أَي عَبْدَ اللّٰهِ
- آ ، أَيَا ، هَيَا (ندای دور) مانند: أَيَا فَاطِمَةُ ، هَيَا عَبْدَ اللّٰهِ
- يَا (ندای نزدیک، متوسط و دور) مانند: يَا زَيْدٌ

بناء و اعراب منادی

۱. مبنی بر علامت رفع. اگر منادی «مفرد معرفه» یا «نکره مقصوده» باشد، در این صورت «محلاً منصوب» خواهد بود.
۲. منصوب. در صورتی که منادی، «مضاف» یا «شبه مضاف» یا «نکره غیر مقصوده» باشد، منصوب خواهد بود.

تبصره

۱. «حرف نداء» بر سر اسمی که دارای «الف و لام» باشد، نمی آید.
۲. برای منادی قرار دادن اسمی که «أل» دارد، بعد از حرف نداء کلمه «أَيُّهَا» برای «مذکر» و «أَيُّهَا» برای «مؤنث» آورده می شود.
۳. برای منادی قرار دادن اسمی که «أل» دارد، بعد از حرف نداء، «اسم اشاره ای» که به لحاظ «جنس و عدد» با منادی مطابق باشد، آورده می شود که در حقیقت خود همان اسم اشاره، منادی است.
۴. برای ندای کلمه «اللّٰه»، نیازی به «أَيُّهَا» نیست. یَا اللّٰهُ
۵. «افعال» و «حروف» با حفظ «معنای فعلی و حرفی شان» منادی قرار نمی گیرند، بلکه در غیر این صورت باید «مورد تأویل» قرار گیرد.

نکته ها

۱. در این مبحث، منظور از «منادای مفرد»، منادایی است که در مقابل «مضاف» و «شبه مضاف» آمده است.
۲. «نکره مقصوده»، مخاطبی است که متکلم هنگام نداء او را «نمی شناسد»؛ ولی «می بیند» و به او «التفات» دارد.
۳. «نکره غیر مقصوده»، مخاطبی است که متکلم هنگام نداء او را «نمی شناسد» و «نمی بیند» و به او «التفات» ندارد.
۴. گاه حرف نداء حذف می شود. رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا که در اصل بوده است: يَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا.

درس بیست و ششم

۲۶. منادئ (۲)

استغاثه

حکم منادای مضاف به «یاء متکلم»

هرگاه منادئ به «یاء متکلم» اضافه شده باشد، چنانچه آخر منادئ حرف عله نباشد، «پنج حالت» جایز است. که حالت پنجم، بیشتر استعمال دارد.

یا عبّادی، یا عبّادی، یا عبّادا، یا عبّاد، یا عبّاد (ای بندگان من!)

تعریف استغاثه

کمک طلبیدن و یاری خواستن از دیگران هنگام گرفتاری و مصیبت را «استغاثه» می‌گویند.

اقسام استغاثه

- ۱. «مُسْتَعِثٌ»، کسی است که دیگری را به کمک می‌طلبد.
- ۲. «مُسْتَعَاثٌ»، کسی است که به فریاد رسی و کمک فرا خوانده می‌شود.
- ۳. «مُسْتَعَاثٌ لَهُ»، کسی است که فریاد رسی و کمک به او مورد نظر است.

کیفیت جمله استغاثه

- ۱. حرف ندای «یا» و «لام مفتوح»، بر سر «مستغاث» می‌آید. «لام مکسور»، بر سر «مستغاث‌له» می‌آید.
 - مانند: یا للمهدی للمنتظرین (ای مهدی! به فریاد منتظران برس!)
 - مانند: یا للکرام للمحتاجین (ای کریمان! فریاد نیازمندان را دریابید!)
- ۲. اگر «مستغاث‌له»، اسم ظاهر یا ضمیر «یاء متکلم» نباشد، «لام» بر سر آن باید «مفتوح» شود.
 - مانند: یا لزید له

ندبه

تعریف ندبه

نوع دیگری از «نداء» است که با «آه و زاری» و هنگام «رنج و اندوه» صورت می‌گیرد.

ادات ندای ندبه

«وا» حرف ندای مخصوص «ندبه» است که بر سر «اسم مندوب» می‌آید.

آخر اسم مندوب

یکی از این حالات را دارد:

- ۱. همراه با «الف زائد» است.
 - مانند: وا محمدا، وا علیا
- ۲. همراه با «الف و هاء ساکن» است.
 - مانند: وا محمدا، وا علیاه
- ۳. بدون «الف و هاء» است و حکم آن مانند حکم «منادای غیرمندوب» است.
 - مانند: وا حجة، وا غلام زید

ترخیم منادئ

تعریف ترخیم

در لغت به معنای «کوتاه کردن دنباله چیزی» است. در اصطلاح به «حذف حرف آخر منادئ» گفته می‌شود.

دلیل ترخیم

به دلیل «اختصار و سهولت کلام» صورت می‌گیرد.

موارد ترخیم

- ۱. اسم‌هایی که به «تاء تأنیث» ختم شده‌اند. خواه «عَلَم» یا «نکره مقصوده» باشند.
 - مانند: یا جاریه ← یا جاری
 - مانند: یا فاطمه ← یا فاطم
- ۲. در عَلَم مذکر یا مؤنث، به شرطی که «مرکب اضافی» نباشند و «بیش از سه حرف» داشته باشند.
 - مانند: یا جعفر ← یا جعفر
 - مانند: یا حارث ← یا حارث

نکته‌ها

- ۱. هرگاه آخر منادئ، حرف الف باشد، «یاء متکلم» همیشه «مفتوح» خواهد بود.
 - مانند: یا مولای (ای سرور من!)
 - مانند: یا مقتدای (ای پیشوای من!)
 - مانند: یا فتای (ای جوان من!)
- ۲. گاه «مستغاث‌له» با وجود قرینه حذف می‌شود.
 - مانند: یا لآزات الحسین (ای خونخواهان حسین، به فریاد برسید!)
- ۳. گاه «مستغاث» با وجود قرینه حذف می‌شود.
 - مانند: یا للمستضعفین!

درس بیست و هفتم

۲۷. مجرورات: مجرور به حرف جز

علائم جز

۱. کسره (َ)

در «اسم مفرد» مانند: بِزَيْدٍ ، بِالرَّجُلِ

در «جمع مکسر» مانند: بِرِجَالٍ ، بِالرِّجَالِ

در «جمع مؤنث سالم» مانند: بِمُؤَمِّنَاتٍ ، بِالمُؤَمِّنَاتِ

۲. یاء (يَ)

در «مثنی» مانند: بِمُؤَمِّنَيْنِ

در «جمع مذکر سالم» مانند: بِمُؤَمِّنِينَ

در «اسماء سته (ششگانه)» مانند: بِأَيِّبِهِ ، بِأَخِيهِ ، بِخَمِيحِهَا ، بِفِيهِ ، بِهَنِيهِ ، بِذِي عِلْمٍ

۳. فتحه (ِ)

در اسماء «غیرمنصرف» که از قاعده ویژه خود پیروی می کنند و به جای «کسره»، فتحه می گیرند. مانند: بِإِبْرَاهِيمَ

اقسام مجرور

اسم در دو صورت مجرور می شود

۱. به حرف جز.

۲. به اضافه.

مجرور به حرف جز

تعریف

«حروف جز»، «هفده حرف» اند که اگر بر سر اسمی درآیند، آن را مجرور می کنند. (حرف) «جزدهنده» را «جاز»، (اسمی) که «جزپذیرفته» را «مجرور» و «هر دو» را با هم «جاز و مجرور» می نامند.

اقسام

۱. مشترک میان اسم ظاهر و ضمیر. این حروف عبارت اند از: مِنْ (از)، إِلَى (به سوی)، عَنْ (از)، خَلَا (به جز)، عَدَا (به جز) حَاشَا (به جز)، عَلَيَّ (بر)، فِي (در)، لَمْ (برای)، بَاء (به)

رُبَّ (چه بسیار)، مَذْأَنْ (مُذْأَنْ)، حَتَّى (تا)، كَاف (مثل)، وَاو قسم، تاء قسم

۲. مختص به اسم ظاهر. این حروف عبارت اند از:

زَمَانِي است که جار و مجرور، متعلق به «فعل» شده باشد. مانند: دَخَلْتُ فِي الدَّارِ (داخل خانه شدم)

متعلق جار و مجرور

۱. تعلق به فعل.

منظور از «شبه فعل»، «اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم فعل، اسم تفضیل و مصدر» است. مانند: هُوَ عَالِمٌ بِالْغَيْبِ

۲. تعلق به شبه فعل.

منظور از «شبه فعل»، «اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم فعل، اسم تفضیل و مصدر» است. مانند: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

متعلق ظروف

۱. تعلق به فعل.

زمانی است که ظرف، متعلق به «فعل» شده باشد. مانند: أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

۲. تعلق به شبه فعل.

منظور از «شبه فعل»، «اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم فعل، اسم تفضیل و مصدر» است. مانند: هُمْ الْمُجَاهِدُونَ لَيْلًا وَ نَهَارًا

منصوب به نزع خافض

گاه برای افعال لازم، در ظاهر مفعولی ذکر شده؛ یا برای افعال یک مفعولی، دومفعول ذکر شده است؛ در این موارد، اسمی را که پس از حذف حرف جز به صورت منصوب درآمده، «منصوب به نزع خافض» می گویند. مانند: ذَهَبْتُ السَّامَ

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

نکته ها

۱. اصل در علامت جز، «کسره» است و گاه «ياء» و «فتح» از آن نیابت می کنند.

۲. «تاء» قسم به اسم جلاله «الله» اختصاص دارد؛ مانند: تَاللَّهِ.

۳. «رُبَّ» به اسم «نکره موصوفه» اختصاص دارد؛ مانند: رُبَّ رَجُلٍ كَرِيمٍ لَقِيْتُهُ.

۴. جازومجرور متعلق و وابسته به «فعل» یا «شبه فعلی» است که به آن «متعلق» گویند.

۵. متعلق جارومجرور و ظرف یا «مذکور» است و یا «مقدر» است.

۶. متعلق جارومجرور و ظرف در صورتی «مقدر» است که یکی از «افعال عموم» باشد.

۷. «منصوب به نزع خافض»، قاعده مشخصی ندارد و «موقوف بر سماع از عرب» است.

درس بیست و هشتم

۲۸. مجرورات (۲): مجرور به اضافه

اضافه

تعریف

نسبت دادن اسمی به اسم دیگر است، در این صورت، اسم اول را «مضاف» و اسم دوم را «مضاف‌الیه» می‌نامند.

قاعده

مضاف‌الیه «همیشه» مجرور است. (كُلُّ مُضَافٍ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ)

شرایط

۱. مضاف غالباً با «أل» همراه نمی‌شود.

۲. مضاف هرگز «تنوین» قبول نمی‌کند.

۳. هرگاه مضاف، «مثنی» و «جمع» باشد، «نون تثنیه و جمع» نمی‌گیرد.

نکته

۱. مضاف «ویژگی» است.

۲. مضاف، «اسم» است.

۳. مضاف می‌تواند در عین حال، «مضاف‌الیه» نیز واقع شود.

۴. مضاف‌الیه می‌تواند در عین حال، «مضاف» نیز واقع شود.

اضافه معنویه

تعریف اضافه معنویه

اضافه‌ای است که حرف جزّ در «تقدیر» دارد و حرف جزّ می‌تواند «من»، «فی» یا «لام» باشد.

فواید اضافه معنویه

۱. تعریف مضاف.

هرگاه مضاف‌الیه، «معرفه» باشد، مضاف نیز «معرفه» می‌شود؛ یعنی «کسب تعریف» می‌کند. مانند: دَارُ سَعِيدٍ (خانه سعید)

۲. تخصیص مضاف.

هرگاه مضاف‌الیه، «نکره» باشد، مضاف را «خاص» می‌کند؛ یعنی «کسب تخصیص» می‌کند. مانند: كِتَابُ مُعَلِّمٍ (کتاب معلمی)

موارد تقدیر حروف

۱. هرگاه مضاف‌الیه، «جنس مضاف» را بیان کند، حرف «من» مقدر است. مانند: خَاتَمُ ذَهَبٍ (انگشتر طلائی)

۲. هرگاه مضاف‌الیه «زمان یا مکان انجام مضاف» را نشان دهد، حرف «فی» مقدر است. مانند: صَلَاةُ اللَّيْلِ (نماز شب)

۳. به جز دو مورد یاد شده، در بقیه موارد غالباً حرف جزّ «لام» مقدر است. مانند: كِتَابُ زَيْدٍ (کتاب زید)

اضافه لفظیه

تعریف اضافه لفظیه

هرگاه صفت به معمولش اضافه شود، «اضافه لفظیه» است. «صفت: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه»

مانند: مَنَاعُ الْخَيْرِ (بسیار منع کننده از نیکی)

فایده اضافه لفظیه

فایده اضافه لفظیه ایجاد «تخفیف و سبکی» در لفظ «مضاف» است. مانند: كَاتِبُ الدَّرْسِ (نویسنده درس)

نکته‌ها

۱. در اضافه، غالباً «حرف جزّی» در تقدیر گرفته می‌شود.

۲. در اضافه لفظیه اگر مضاف، «مثنی» یا «جمع» باشد یا مضاف‌الیه دارای «ال» باشد، جایز است مضاف دارای «ال» باشد.

درس بیست و نهم

۲۹. مجرورات (۳): مجرور به اضافه

«مضاف» واقع شدن اسماء

۱. ممتنع الاضافه.

اسم‌هایی هستند که «هیچ‌گاه» مضاف واقع نمی‌شوند. برخی از آنها عبارت‌اند از:

ضمائر، اسماء اشاره، موصولات، اسماء شرط، استفهام

۲. لازم الاضافه.

اسم‌هایی هستند که «همواره» مضاف‌اند و از آنها به اسماء «دائم الاضافه» تعبیر می‌شود.

مانند: کُلُّ، بَعْضٌ، عِنْدَ، فَوْقُ...

۳. جائز الاضافه.

اسم‌هایی هستند که «گاه» به صورت مضاف استعمال می‌شوند. که اکثر اسم‌ها از این دسته‌اند.

مانند: کِتَابٌ، رَسُولٌ، مِيزَانٌ و ...

اسماء دائم الاضافه

مشهورترین این اسماء:

كُلُّ (هر، همه)، بَعْضٌ (برخی) جَمِيعٌ (همگی)، كِلَا و كِلْتَا (هر دو)، مِثْلٌ و شَبَهٌ (مانند)، غَيْرٌ و سِوَى (به جز، مگر)، لَدُنْ و عِنْدَ (نزد)، ذُو (صاحب)، اَوْلُو (صاحبان، دارندگان)، اَيُّ (هر کدام، کدام یک؟)

و جهات ششگانه:

يَمِينٌ (راست)، يَسَارٌ و شِمَالٌ (چپ)، فَوْقٌ (بالا)، تَحْتٌ (زیر)، خَلْفٌ و وَّرَاءٌ (پشت)، اَمَامٌ و قُدَامٌ (جلو)

و همچنین:

بَيْنٌ (وسط)، قَبْلٌ (پیش)، بَعْدٌ (پس)، مَعَ (با)، اِذٌ و اِذَا (هنگامی که)

مضاف به مفرد و جمله

اسماء «دائم الاضافه»

یا مضاف به «مفرد» هستند. اِذٌ، اِذَا

یا مضاف به «جمله» هستند. غَيْرٌ، کُلُّ، مَعَ، عِنْدَ

کسب تذکیر و تأنیث

۱. گاه «مضاف» مؤنث بوده و از «مضاف‌الیه»، کسب مذکر بودن می‌کند.

مانند: اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْفٰحِشِيْنَ

۲. گاه بالعکس، «مضاف» مذکر بوده و از «مضاف‌الیه» کسب تأنیث می‌کند.

مانند: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ

حذف مضاف

هرگاه قرینه و نشانه‌ای در کلام باشد که بر «مضاف» دلالت کند، «حذف مضاف»، جائز است. زیرا «كُلُّ مَا دَلَّ عَلَيْهِ الدَّلِيلُ جَاَزَ حَذْفُهُ»

نکته‌ها

۱. بیشتر اسم‌ها می‌توانند «مضاف‌الیه» واقع شوند.

۲. شرط مهم جواز کسب مذکر و مؤنث بودن از مضاف‌الیه این است که بتوان به وسیله مضاف‌الیه از مضاف بی‌نیاز شد به طوری که به اصل معنا، خللی وارد نگردد.

درس سی ام

۳۰. منصرف و غیرمنصرف

منصرف

اسمی است که بتواند «حرکات مختلف اعرابی و تنوین» را بپذیرد.

- قَالَ سَعِيدٌ
- رَأَيْتُ سَعِيداً
- سَمِعْتُ مِنْ سَعِيدٍ

غیرمنصرف

اسمی است که «تنوین و کسره» را نپذیرد.

- قَالَ إِبْرَاهِيمُ
- عَرَفْتُ إِبْرَاهِيمَ
- سَمِعْتُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ

اسباب منع صرف

چهار سبب موجب غیرمنصرف بودن اسم است:

۱. عِلْمِيَّةٌ.
۲. وَصْفٌ.
۳. جَمْعٌ.
۴. اَلْفُ تَأْنِيْثٌ.

الف. عِلْمِيَّةٌ.

«عِلْمٌ» هنگامی غیرمنصرف است که:

۱. دارای «الف و نون زائد» باشد. مانند: سَلْمَانٌ ، عِمْرَانٌ
۲. «أَعْجَمِيَّةٌ» (غیرعربی) باشد. مانند: إِبْرَاهِيْمٌ ، بَهْرَامٌ
۳. «بر وزن فعل» باشد. مانند: يَزِيْدٌ ، تُكْتَمُ

زَيْبٌ ، فَاطِمَةٌ

۴. «مؤنث» باشد. البته در مؤنث معنوی به شرط اینکه:

۱. «بیش از سه حرف» داشته باشد. مانند: زَيْبٌ
۲. یا «سه حرفی متحرک الوسط» باشد. مانند: سَقَرٌ
۳. یا «سه حرفی ساکن الوسط غیرعربی» باشد. مانند: جُورٌ

۵. «مركب مزجی» باشد. مانند: بَعْلَبَكٌ ، بَيْتِ لَحْمٍ
۶. «معدول» باشد. مانند: «عَمْرٌ» که معدول از «عامر» است.

ب. وصف.

«وصف» هنگامی غیرمنصرف است که:

۱. بر وزن «فعلان» بوده و مؤنث آن بر وزن «فعلی» بیاید. مانند: عَطْشَانٌ (مرد تشنه) ← عَطْشِيٌّ (زن تشنه) / شَبْعَانٌ (مرد سیر) ← شَبْعِيٌّ (زن سیر)
۲. بر وزن «أَفْعَلٌ» باشد. مانند: أَحْمَرٌ ، أَبْيَضٌ ، أَفْضَلٌ
۳. «معدول» باشد. مانند: «أَخْرٌ» که معدول از «آخر» است. / «ثَلَاثٌ» که معدول از «ثلاثة ثلاثة» است.

ج. جمع.

«جمع» هنگامی غیرمنصرف است که بر وزن «مفاعِلٌ، مفاعيلٌ، أفاعِلٌ، أفاعيلٌ» و مانند اینها باشد.

- مَسَاجِدٌ ، مَكَارِمٌ
- مَتَارِيْسٌ ، أَمَاكِنٌ

د. الف تأنيث.

اگر اسمی «الف تأنيث ممدود یا مقصور» داشته باشد، بدون هیچ شرطی «غیرمنصرف» است.

- خَمَزَاءٌ ، زَهْرَاءٌ ، زُهَيْرَاءٌ
- كُبْرَىٌ ، مُوسَىٌ

«كسره» پذیری غیرمنصرف

هرگاه اسم غیرمنصرف به کلمه دیگر «اضافه» شود یا «الف و لام» بر سرش بیاید، «كسره» می پذیرد؛ ولی هیچگاه «تنوین» نمی پذیرد.

- هُمْ فِي الْمَسَاجِدِ
- صَلَّ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ

نکته‌ها

۱. اگر «عِلْمٌ مذکر» دارای «سه حرف» بوده و «حرف وسط آن ساکن» باشد، منصرف خواهد بود، اگر چه اعجمی باشد.
۲. «سه حرفی ساکن الوسطی» که «عربی» باشد، «منصرف» است.
۳. اگر «الف و لام» بر سر اسم غیرمنصرفی که تنوین نمی گیرد، دربیاید و یا «مضاف» واقع شود، می تواند «كسره» بگیرد.

درس سی و دوم

۳۲. توابع (۲): تأکید، بدل

تعریف تأکید

تأکید، آوردن لفظی است که موجب «تثبیت» و «تقریر» متبوع گردد.
«تابع» را «مؤکد» و «متبوع» را «مؤکد» می نامند.

اقسام تأکید

۱. تأکید لفظی.

در جایی است که «لفظ متبوع یا مترادف آن»، «تکرار» شده باشد.

- ۱. در اسم. مانند وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
- ۲. در فعل. مانند سَقَطَت سَقَطَت إِسْرَائِيلُ
- ۳. در حرف. مانند لَا لَنْ أَسْتَرِيحَ حَتَّى أَقُولَ الْحَقُّ
- ۴. در جمله. مانند كُلُّنَا فِدَاؤُكَ يَا إِمَامًا! كُلُّنَا فِدَاؤُكَ يَا إِمَامًا!

۲. تأکید معنوی.

آوردن الفاظ خاصی است که «ادوات تأکید» نامیده می شوند.

- نَفْسٌ ، عَيْنٌ (برای مفرد، مثنی و جمع) مانند جَاءَ عَلِيُّ نَفْسُهُ وَ ذَهَبَ سَعِيدٌ عَيْنُهُ
- كِلَا ، كِلْتَا (برای مثنی) مانند جَاءَ الرَّجُلَانِ كِلَاهُمَا
- كُلٌّ ، جَمِيعٌ ، عَامَّةٌ (برای جمع) مانند تَهَضَّ الْمُسْلِمُونَ جَمِيعُهُمْ

تعریف بدل

تابعی است که «جانشین» کلمه پیش از خود می شود و «مقصود اصلی» از حکمی است که در جمله بیان می شود.
«بدل» از «مُبدَلُ منه» تنها در «اعراب» تبعیت می کند؛ اما در «غیراعراب» جایز است که بدل و مبدل منه مختلف باشند.

۱. بدل کل از کل.

بدلی است که به جای «تمام مبدل منه» می آید.

مانند جَاءَ سَعِيدٌ أَخُوكَ (سعید برادرت آمد)

۲. بدل جزء از کل.

بدلی است که «جزئی از مُبدَلُ منه» باشد.

مانند اِنْكَسَرَ عَلِيُّ رَأْسَهُ (علی سرش شکست)

۳. بدل اشتمال.

بدلی است که «بیان کننده یکی از متعلقات مبدل منه» است و مبدل منه نسبت به آن «شمول» دارد.

مانند أَعْجَبَنِي عَلِيُّ شَجَاعَتُهُ (علی، شجاعتش مرا به تعجب انداخت).

اقسام بدل

۱. بدل غلط.

بدلی است که «اشتباهاً» به جای مبدل منه آمده باشد.

مانند رَأَيْتُ عَلِيًّا سَعِيدًا (علی را نه، بلکه سعید را دیدم).

۲. بدل بداء.

بدلی است که برای «مبالغه» می آید.

مانند حَبِيبِي قَمَرٌ شَمْسٌ (دوست من ماه است، نه خورشید است).

۴. بدل مُبَايِن.

گاه بدلی آورده می شود که هدف از آن «تفصیل و توضیح» کلمه «مجمّل و مختصر» پیش از آن است.

مانند الْكَلِمَةُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: إِسْمٍ وَ فِعْلٍ وَ حَرْفٍ.

بدل تفصیل

این نوع بدل همان بدل «جزء از کل» است.

نکته ها

۱. تأکید لفظی در مثال های روبه رو با آوردن «لفظ مترادف متبوع» صورت گرفته است.

مانند فَازَ أَتَّخَصَرَ الْجَيْشَ (لشکر موفق شد، پیروز شد).
مانند أَنْتَ بِالْخَيْرِ حَقِيقٌ قَهْمٌ (تو، به نیکی کردن شایسته و سزاواری).

۲. الفاظی که در تأکید معنوی استفاده می شوند، هواره بعد از اسم «مؤکد» قرار می گیرند و غالباً به ضمیر آن اضافه می گردند.

۳. سه کلمه «کُلٌّ، جَمِيعٌ و عَامَّةٌ» حتماً باید به ضمیری اضافه شوند که «مطابق مؤکد» است. گاه برای «تقویت تأکید» بعد از لفظ «کُلٌّ»، از الفاظ «أَجْمَعُ، أَكْتَعُ و أَبْضِعُ» استفاده می شود.

۴. در بدل، «بدل» باید بتواند بجای «مبدل منه» جای بگیرد.

۵. در بدل «اشتمال» و «جزء از کل»، باید یک ضمیر غایب به بدل بچسبد.

درس سی و سوم

۳۳. توابع (۳): عطف بیان، عطف نسق

تعریف عطف بیان

تابعی «جامد» است که برای «روشن کردن حقیقت متبوع» خود می آید و از متبوعش، «مشهورتر» است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حکم عطف بیان

عطف بیان از نظر مطابقت با متبوعش مانند «صفت» است و در «اعراب، جنس، عدد و معرفه و نکره بودن» همانند متبوع است.

جَاءَ أَخُوكَ سَعِيدًا

فایده عطف بیان

عطف بیان یا بعد از:

- معرفه می آید؛ که فایده آن توضیح متبوعش است.
- نکره می آید؛ که فایده آن تخصیص متبوعش است.

تعریف عطف نسق

در جایی است که بین تابع و متبوع به وسیله یکی از «حروف عطف» ارتباط برقرار شود.

جَاءَ سَعِيدًا وَ مُحَمَّدًا

در این صورت تابع را «معطوف» و متبوع را «معطوف علیه» می نامند و تابع فقط در «اعراب» از متبوع تبعیت می کند.

حروف عطف، نه تاست:

- واو (و)، فاء (پس)، ثُمَّ (سپس)
- حَتَّى (تا)، أَوْ (یا)، أَمْ (یا)
- بَلْ (بلکه)، لَا (نه)، لَكِنْ (ولی)

اقسام عطف نسق

عطف نسق بر دو قسم است:

- ۱. عطف اسم بر اسم. أَدْرِيسُ الصَّرْفِ أَوْ النَّحْوِ
- ۲. عطف جمله بر جمله. كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تَسْرِفُوا

نکته ها

- ۱. اگر در عطف بیان بتوانیم «متبوع» را حذف کرده و «تابع» را به جای آن بیاوریم، با «بدل کل از کل» تفاوتی نخواهد داشت.
- ۲. عطف کردن «اسم» بر «ضمیر متصل مرفوع» و «ضمیر مستتر» نارواست، مگر در صورتی که آن ضمیر به وسیله «ضمیر منفصل» تأکید شود یا «فاصلی» در میان باشد.
- ۳. هرگاه بخواهیم «اسمی» را بر «ضمیر مجرور» عطف کنیم، «اعاده جار» لازم است.

درس سی و چهارم

۳۴. افعال مدح و ذم، افعال تعجب

افعال مدح و ذم

تعریف و عمل

افعال جامدی هستند که برای «تقدیر و ستایش» یا «سرزنش و نکوهش» به کار می‌روند و عبارت‌اند از:

نِعَمَ ، حَبَدًا ← چه خوب است!

بِئْسَ ، سَاءَ ← چه بد است!

چون این افعال صرف نمی‌شوند، آنها را «جامد» نامیده‌اند؛ با این حال برای مؤنث با «تاء تأنیث» به کار می‌روند.

نِعَمَتْ ، بِئْسَتْ ، سَاءَتْ

اسم‌های بعد از آن

معمولاً بعد از افعال مدح و ذم، «دو اسم» آورده می‌شود که هر دو «مرفوع» هستند. به اسم اول، «فاعل» و به اسم دوم، «مخصوص به مدح یا ذم» گفته می‌شود.

نِعَمَ الرَّجُلُ عَلَيَّ (علی چه مرد خوبی است!)

مانند

بِئْسَتِ الْمَرْأَةُ هِنْدُ (هند چه زن بدی است!)

مانند

عَلَتْ «مرفوع‌بودن» اسم مخصوص به مدح یا ذم

۱. خبر برای مبتدای محذوف.

نِعَمَ الرَّجُلُ عَلَيَّ

مانند

نِعَمَتِ الْمَرْأَةُ هِنْدُ

مانند

۲. مبتدای مؤخر برای خبر مقدم.

نِعَمَ الصَّدِيقُ الْكِتَابُ

مانند

اقسام فاعل آن

۱. اسم ظاهر. در این صورت:

همواره باید «الف و لام» داشته باشد.

نِعَمَ الرَّجُلُ سَعِيدًا

مانند

بِئْسَ ابْنُ الرَّجُلِ زَيْدٌ

مانند

و یا مضاف‌الیه مضاف‌الیه‌اش، «الف و لام» داشته باشد.

نِعَمَ ابْنِ أُخْتِ الْقَوْمِ

مانند

۲. ضمیر مستتر.

حتماً باید یک اسم نکره‌ای به عنوان «تمییز» بعدش ذکر شود.

نِعَمَ رَجُلًا زَيْدٌ

مانند

نکته‌ها

۱. مخصوص به مدح یا ذم، «ویژگی» است و نقش نیست.

۲. «حَبَدًا»، مرکب است از فعل ماضی «حَبَّ» و اسم اشاره «ذَا» که فاعل «حَبَّ» است و همیشه به صورت «مفرد» و «مذکر» می‌آید.

۳. اگر حرف «لا» بر سر «حَبَدًا» بیاید، برای «ذم» به کار می‌رود.

تعریف

افعالی هستند که برای اظهار «شگفتی و تعجب» به کار می‌روند.

افعال تعجب

استعمال آنها

۱. مَا أَفْعَلْ.

مَا أَحْسَنَ سَعِيدًا (چه نیکوست سعید!)

مانند

مَا أَجْمَلَ مَنْظَرَ الرِّیَاضِ (منظر باغ چه زیباست!)

مانند

أَحْسِنُ بِعَلِيٍّ (علی چقدر نیکوست!)

مانند

أَجْمَلُ بِعَلِيٍّ (علی چه زیباست!)

مانند

نکته

«كَانَ» گاه به صورت «زائد»، بین «مَا» تعجب و «فعل» تعجب قرار می‌گیرد و در این حالت، محلی از اعراب ندارد.

مَا كَانَ أَجْمَلَهُ (او چه زیباست!)

مانند

درس سی و پنجم

۳۵. حروف (۱)

تعریف حرف

کلمه‌ای است که بر معنای «غیرمستقل» دلالت می‌کند و همواره «نیازمند کلمات دیگر» است.

عمل حرف

میان کلمات و اجزای جمله «ارتباط» برقرار می‌کند و در «توسعه زبان» و دستیابی به «ترکیبات گوناگون کلامی»، نقش مهمی دارند.

حروف جز (جازه)

مشهورترین حروف جازه، هفده تاست که عبارت‌اند از:
بَاءُ تَاءُ كَافٌ لَامٌ وَاوٌ مُنذٌ مُذٌ خَلَا
زُبُّ حَاشَا مِنْ عَدَا فِي عَنِّ عَلِيٌّ حَتَّىٰ إِلَىٰ

معانی حرف «باء»

مهم‌ترین معانی حرف «باء» عبارت است از:

- ۱. استعانت. مانند: كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (با قلم نوشتم)
- ۲. سببیت. مانند: صَرَبْتُهُ بِشَوْءٍ أَدْبِهِ (او را به سبب بی‌ادبی‌اش زدم)
- ۳. تعدیه. مانند: ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ (خداوند نور آنها را برد)
- ۴. زائد.
 - ۱. در خبر منفی. مانند: وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست)
 - ۲. در فاعل کفی. مانند: كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (شهادت خدا کافی است)

معانی «مِنْ»

مهم‌ترین معانی «مِنْ» عبارت است از:

- ۱. ابتدای غایت.
 - ۱. گاه «آغاز» یک «فاصله مکانی» است. مانند: مِنَ الْبَيْتِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ (از خانه تا مدرسه)
 - ۲. گاه «آغاز» یک «برهه زمانی» است. مانند: مِنَ الصَّبَاحِ إِلَى الْمَسَاءِ (از صبح تا شب)
- ۲. تبعیض. مانند: أَخَذْتُ مِنَ الدَّارِهِمْ (بعضی از درهم‌ها را گرفتم)
- ۳. بیان جنس. مانند: عِنْدِي خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ (نزد من انگشتری از جنس طلاست)
- ۴. زائد. به شرطی که
 - ۱. «مجرور آن نکره» باشد.
 - ۲. «ماقبلش نفی، نهی یا استفهام به هَلْ» باشد. مانند: مَا جَاءَ مِنْ أَحَدٍ (هیچ کسی نیامد)
 - ۳. مجرور، «فاعل، مفعول یا مبتدا» باشد.

معانی «إِلَىٰ»

مهم‌ترین معانی «إِلَىٰ» عبارت است از:

- ۱. انتهای غایت.
 - ۱. گاه برای «مکان» به کار می‌رود. مانند: سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ (از بصره تا کوفه را سپردم)
 - ۲. گاه در مورد «زمان» استعمال می‌شود. مانند: ثُمَّ أَتَوْا الصِّيَامَ إِلَى الْيَلِّ (آن‌گاه روزه را تا شب به پایان بردید)
- ۲. به معنی مَع. مانند: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ (و اموال آنها را با مال‌های خودتان نخورید)
- ۳. به معنی لام اختصاص. مانند: الْأَمْرُ إِلَيْكَ (حکم به تو اختصاص دارد)

معانی «عَنْ»

مهم‌ترین معانی «عَنْ» عبارت است از:

- ۱. مجاوزه.
 - ۱. یا «حقیقی» است. مانند: زَمَيْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ (تیر را از کمان پرتاب کردم)
 - ۲. یا «مجازی» است. مانند: بَلَّغَنِي عَنْ زَيْدٍ حَدِيثًا (سخنی از زید به من رسید)
- ۲. تعلیل. مانند: مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ (به دلیل گفته‌ی تو، رهاکننده‌ی خدایان خویش نیستیم)
- ۳. بدل. مانند: فَمَنْ عَنِّي بِهَذَا الْأَمْرِ (به جای من برای انجام این کار برخیز)

درس سی و ششم

۳۶. حروف (۲)

معانی «علی»

مهم‌ترین معانی «علی» عبارت است از:

- ۱. استعلاء.
 - ۱. یا «حقیقی» است. *صَعِدَ عَلَى الشَّجَرَةِ* (بالای درخت رفت)
 - ۲. یا «معنوی» است. *فَصَلُّنَا نَبَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ* (بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم)
- ۲. مصاحبت. *وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ* (و غذا را با آنکه دوست دارند، می‌دهند)
- ۳. به معنی فی. *وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا* (او در هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد)

معانی «فی»

۱. ظرفیت.

- ۱. یا «حقیقی» است. *قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ* (قرآن را در سه روز خواندم)
- ۲. یا «مجازی» است. *الْتَجَاؤُ فِي الصَّدَقِ* (رهايي در راستی است)

۲. مقایسه.

مَا عَلَّمْنَا فِي بَحْرِهِ إِلَّا قَطْرَةً (دانش ما در مقایسه با دریای او، جز قطره‌ای نیست)

معانی «کاف»

۱. تشبیه.

زَيْدٌ كَالْأَسَدِ (زید مانند شیر است)

۲. تأکید.

أَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ (هیچ چیز مانند او، خدا نیست)

معانی «لام»

حرف «لام»، هشت معنای مشهور دارد:

- ۱. اختصاص. *الْحَمْدُ لِلَّهِ* (عزت و سرفرازی، خاص خدا است)
- ۲. استحقاق. *الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ* (بهشت از آن پروا پیشه‌گان است)
- ۳. ملکیت. *هَذَا الْكِتَابُ لِي* (این کتاب مال من است)
- ۴. تعلیل. *جِئْتُ لِيُزَيَّرْتَنِي* (به خاطر زیارت تو آمدم)
- ۵. عاقبت. *لِيُؤْتِيَ الْمَوْتُ* (بزیاید برای مردن)
- ۶. به معنی فی. *رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَازِمٍ فِيهِ* (بار پروردگارا! تو گردآورنده مردم در روزی هستی که در آن هیچ شکی روا نیست)
- ۷. به معنی الی. *كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى* (هر کدام تا وقت محدود و معینی در جریان و گردش‌اند)
- ۸. تأکید معنای نفی. هنگامی است که قبل از آن، «کان» ناقصه به صورت منفی (ما کان یا لم یکن) آمده باشد. *لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ* (خداوند آنها را هرگز نمی‌آمرزد)

معانی «زب»

۱. تقلیل.

زُبُّ مُؤْمِنٍ حَقِيقٌ قَدْ لَقِيَئُهُ (چه کم با مؤمن راستین برخورد کرده‌ام!)

۲. تکثیر.

زُبُّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ (چه بسیار قرآن خوانی که قرآن او را لعنت می‌کند!)

نکته

اسم مجرور بعد از «زب»:

- ۱. گاه «محللاً مرفوع» است، بنا بر مبتدا بودن (اگر بعد از فعل لازم قرار گیرد)، مانند: *زُبُّ رَجُلٍ صَالِحٍ مَاتَ*.
- ۲. گاه «محللاً منصوب» است، بنا بر مفعولیت (اگر بعد از فعل متعدی قرار گیرد)، مانند: *زُبُّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيَئْتُ*.

معنی «حتی»

معنای «حتی» عبارت است از:

انتهای غایت

- ۱. گاه در مورد «زمان» به کار می‌رود. *سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ* (آن شب تا صبحگان شب رحمت و سلامت است)
- ۲. گاه در مورد «مکان» به کار می‌رود. *شَيْعَتُهُ حَتَّى الْبَابِ* (تا دم در بدرقه‌اش کردم)

معانی «مذ مند»

۱. به معنی «من» ابتدای غایت.

در صورتی که زمان انجام فعل، «ماضی» باشد، مانند: *مَا رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ* (از روز جمعه او را ندیده‌ام)

۲. به معنی فی.

در صورتی که زمان انجام فعل، «حا» باشد، مانند: *مَا رَأَيْتُ صَدِيقِي مُنْذُ يَوْمِنَا* (در مدت امروز دوستم را ندیده‌ام)

حروف قسم

تعریف

«واو، تاء، باء» در معنای «قسم» به کار می‌روند و از «حروف جز» نیز هستند.

اقسام

- ۱. «واو» قسم. مختص به «اسم ظاهر» است. *وَاللَّهِ ، وَالْعَصْرِ*
- ۲. «تاء» قسم. مختص به «اسم جلاله الله» است. *تَاللَّهِ*
- ۳. «باء» قسم. بر «اسم ظاهر» و «ضمیر» داخل می‌شود. *بِاللَّهِ ، بِكَ*

نکته

- ۱. یکی از راه‌های «تأکید» در زبان عربی، «قسم» است. هر قسمی، جوابی دارد.
- ۲. جمله «جواب قسم» دو نوع است.
 - ۱. گاه «اسمیّه» است.
 - ۲. گاه «فعلیه» است.
- ۳. برخی دخول «تاء» قسم بر «زبی»، «رب الكعبة» و «الرحمن» را نیز جایز دانسته‌اند.

تبصره

«لام» جز با هر «اسم ظاهری» به صورت «مکسور» استعمال می‌شود.

مگر:

- ۱. وقتی بر سر «اسم مستغاثی» بیاید که حرف «یا» مستقیماً بر آن داخل شده است. مانند: *يَا لِلْحَسَنِ (عليه السلام)*
- ۲. وقتی با ضمیر به کار می‌رود که در این صورت «مفتوح» است. مانند: *لَهُ ، لَهَا ، لَكَ ، لَنَا*
به جز ضمیر «باء» متکلم که «مکسور» است؛ مانند: «لی».

نکته‌ها

- ۱. کاف هنگامی که «زائد» باشد، مفید «تأکید» است.
- ۲. گاهی «ما» زائده کافّه (بازدارنده از عمل) به «کاف» جازه متصل می‌شود.

درس سی و هفتم

۲۷ حروف (۳)

۲. حروف استثناء.

تعریف

حروفی هستند که برای «خارج کردن اسمی از حکم ما قبلش» به کار می‌روند.

حروف استثناء عبارت‌اند از: «إِلَّا ، غَداً ، خَاشَا ، خَلا»

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا . . . (همانا هر انسانی در زیانکاری است، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند.)

نکته

سه حرف «غدا ، خاشا ، خلا»:

- به اعتبار اینکه اسم بعد از خود را مجرور می‌کنند، جزء «حروف جز» هستند.
- به اعتبار اینکه «معنی استثناء» دارند، جزء «حروف استثناء» به حساب می‌آیند.
- به اعتبار اینکه «اسم بعد از خود را منصوب» می‌کنند، جزء «افعال» هستند.

۳. حروف نداء.

تعریف

حروفی هستند که «با آن کسی یا چیزی را» صدا می‌زنند.

حروف نداء عبارت‌اند از:

- أ (ندای نزدیک) - أ فَاطِمَةُ ، أ عَبْدَ اللَّهِ
- أَي (ندای متوسط) - أَي فَاطِمَةُ ، أَي عَبْدَ اللَّهِ
- أَيَا ، أَيَا ، هَيَا (ندای دور) - أَيَا فَاطِمَةُ ، هَيَا عَبْدَ اللَّهِ
- يَا (ندای نزدیک، متوسط و دور) - يَا زَيْدٌ

۴. حروف مشبّهة بالفعل.

تعریف

حروف مشبّهة بالفعل عبارت‌اند از:

- إِنَّ (همانا، به درستی که)
- لَيْتَ (ای کاش)
- أَنَّ (همانا، به درستی که)
- لَكَزْ (ولی، اما)
- كَأَنَّ (گویا، مثل اینکه)
- لَعَلَّ (شاید، امید است)

بحث درباره این حروف در درس سیزدهم گذشت.

۵. حروف مُفاجأة.

حروف مُفاجأة دو حرف‌اند:

- «إِذْ» به معنای «ناگهان» (پس در زمانی که سختی وجود داشت ناگهان آسانی‌ها به چرخش درآمدند)
- «إِذَا» به معنای «ناگهان» (سپس موسی عصایش را افکند که ناگهان اژدهایی بزرگ شد)

نکته‌ها

- «إِذْ» و «إِذَا» گاه «ظرف زمان» واقع می‌شوند که در این صورت بنابر «مفعولُ فیهِ» بودن، محلاً منصوب هستند.
- بعد از «إِذَا مُفاجأة»، همیشه «جمله اسمیه» می‌آید.

۶. حرف تنبیه.

تعریف

حروفی هستند که برای «بیداری» و «آگاه کردن» مخاطب می‌آیند.

حروف تنبیه عبارت‌اند از: هَا ، أَمَا ، أَلَا (آگاه بش!)

هَآ عِلِيٌّ بَشْرٌ كَيْفَ بَشْرٌ (هان، علی بشری است، چه بشری!)

نکته‌ها

- معمولاً «ألا» و «أما» بر حتمی بودن ما بعدشان «دلالت می‌کنند.» (آگاه باشید! که فقط حزب الله غالب و پیروز است)
- معمولاً بعد از «أما» قسم می‌آید. - أَمَا وَ اللَّهُ لَأُقَوِّمَنَّ (هان، قسم به خدا که حتماً به‌پا خواهم خواست)
- «هَاء» تنبیه بر «أَي» در نداء وارد می‌شود. - أَيُّهَا النَّاسُ

۷. حروف تفصیل.

تعریف

این حروف برای «تفسیر کردن» و «شرح دادن» مطلب ماقبل می‌آیند.

حروف تفصیل عبارت‌اند از: «إِذَا» و «أَمَا»

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (ما راه را نشان انسان داده‌ایم، حال خود او می‌خواهد سپاسگزار باشد یا ناسپاس و کفور)

۸. حرف سكت.

تعریف

لغوی سکون و آرامش

اصطلاحی به حرف «هَاء» که به آخر بعضی کلمات، «ملحق» می‌شود.

دلیل آمدن

به دلیل «حفظ حرکت حرف آخر» آنها

نکته‌ها

- هَاء سكت، «ضمیر» نیست و «مرجع ضمیر» هم ندارد.
- هَاء سكت، همواره در حال قطع و وصل، «ساکن» است.
- هَاء سكت، در قرآن کریم «ئه» بار به کار رفته است. - فَيَقُولُ هَؤُلُمِ اقْرَءُوا كِتَابِيَةَ (مازند) - إِيَّيْ طُنُنْتُ أَيُّي مَلَأَقِ جِسَابِيَةَ (مازند)

۹. حرف تعريف.

تعريف

الف و لام (أل) است که بر این «نکره» درآمده، آن را «معرفه» می‌کند.

اِشْتَرَيْتَ قَلَمًا ثُمَّ بَعَثَ الْقَلَمَ (قلمی خریدم، سپس همان قلم را فروختم)

۱. الف و لام عهد.

- ذکری. هنگامی که اسم دارای «أل»، در جمله یا جملات قبل نیز ذکر شده باشد.
- ذهنی. زمانی که گوینده و شنونده نسبت به اسم دارای «أل» سابقه ذهنی داشته و نزدشان معلوم است.
- حضورى. هنگامی که اسم دارای «ال» به دلیل وجود و حضور در زمان تکلم، تعیین یافته باشد.

۲. الف و لام جنس.

اشاره به «جنس» مدخولش دارد.

اقسام «ال» تعريف

- الف و لام استتراق. تمام مدخولش را در بر می‌گیرد.
 - ۱. برای «افراد جنس» است.
 - ۲. برای «صفات افراد» است.
- الف و لام زانده.
 - ۱. لازم.
 - ۲. غیرلازمه.
 - ۱. للاضطرار. به خاطر اضطرار شیئی می‌آید.
 - ۲. للمح. گوشه چشمی به «معنای» مدخولش نیز دارد.
 - ۳. بالغلبة. بخاطر کثرت استعمال آمده است.
- الف و لام معرفه. در می‌آید.
 - ۱. لزومه.
 - ۲. غیرلازمه.
- الف و لام زانده.
 - ۱. لزومه.
 - ۲. غیرلازمه.

۱۰. حرف تنوين.

تعريف

علامت خاصی است که در انتهای برخی اسم‌ها قرار گرفته و نشان‌دهنده «نون ساکنی» است که «خوانده می‌شود» ولی «نوشته نمی‌شود».

اقسام

- تَمَكُّن. بر سر «اسماء معرب» در می‌آید.
- تَنْكِيْر. بر سر برخی از «اسماء مبنی» در می‌آید.
- عوض.
 - از «حرف» آمده است.
 - از «جمله» آمده است.
- مقابله. سر «جمع مؤنث سالم» در می‌آید.
- و . . .

نکته

این علامت، در انتهای «اسماء الف و لام‌دار» و «اسماء غیرمنصرف» و «مضاف» قرار نمی‌گیرد.

کتابت
کتاب
کتاباً

درس سی و هشتم

۲۸. حروف (۴)

۱۱. حروف ناصب.

تعریف

حروفی هستند که بر «فعل مضارع» داخل شده و آن را «نصب» می‌دهند.

حروف ناصب عبارت‌اند از:

- أَنْ (اینکه) معنا را «مستقبل» می‌کند و همینطور «تأویل به مصدر» نیز می‌برد.
- أَنْ (هرگز) معنا را «نفی ابد» می‌کند.
- كَيْ (اینکه، در مقام تعلیل به کار می‌رود) «تأویل به مصدر» می‌برد و «علت» قرار می‌دهد برای «ماقبلش».
- إِذَنْ (بنابراین) در «جواب» چیز دیگری واقع می‌شود.

بحث پیرامون این حروف، در درس چهارم گذشت.

حروف جازم عبارت‌اند از:

- لَمْ «یک فعل» را جزم می‌دهد.
- لَمَّا «یک فعل» را جزم می‌دهد.
- لَا مَرَّ «یک فعل» را جزم می‌دهد.
- لَا نَهَى «یک فعل» را جزم می‌دهد.
- إِنْ شَرَطَ «دو فعل» را جزم می‌دهد.

۱۲. حروف جازم.

تفاوت‌های «لَمْ» و «لَمَّا»:

- «لَمَّا» مضارع را به «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ ولی «لَمْ»، مضارع را به «ماضی مطلق منفی» تبدیل می‌کند.
 - لَمَّا يَدْخُلُ (هنوز داخل نشده است)
 - لَمْ يَدْخُلْ (داخل نشد)
- در «لَمَّا»، «توقع و انتظار وقوع فعل در آینده» هست؛ ولی در «لَمْ»، «هیچ‌گونه انتظاری» وجود ندارد.
 - و لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (ایمان هنوز در قلب‌های شما داخل نشده است.) ولی ممکن است بعداً داخل شود.
- فعل بعد از «لَمَّا» با وجود قرینه و نشانه، جایز است حذف گردد؛ بر خلاف «لَمْ» که این چنین امکان را ندارد.
 - جَاهِدْنَا الْكُفَّارَ وَ لَمَّا (با کافران به جهاد برخاستیم؛ ولی هنوز پیروز نشده ایم.)

نکته‌ها

- «لام امر»ی که بر «فعل مضارع» داخل می‌شود و «مکسور» است، جایز است بعد از سه حرف «واو، فاء، ثَمَّ»، (ساکن) شود.
 - فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي (مانند)
 - وَلْيُؤْمِنُوا بِي (مانند)
- حرف «إِنْ» شرط در صورت داخل شدن بر فعل ماضی و مضارع، مضارع را «لفظاً مجزوم» و ماضی را «محللاً مجزوم» می‌کند؛ چون فعل ماضی، «مبنی» است.
- معمولاً بعد از «إِنْ» دو فعل می‌آید که اولی را «شرط» و دومی را «جزاء یا جواب شرط» گویند.

صورت‌های قرارگیری فعل ماضی و مضارع، اگر فعل شرط و جزاء باشند:

- گاه هر دو «مضارع» هستند.
 - إِنْ تَنْصُرْنِي أَنْصُرَكَ (اگر مرا یاری کنی، تو را یاری می‌کنم.)
- گاه هر دو «ماضی» هستند.
 - إِنْ نَصَرْتَ زَيْدًا نَصَرَكَ (اگر زید را یاری کنی، تو را یاری می‌کند.)
- گاه شرط، «مضارع» و جواب آن، «ماضی» است.
 - إِنْ تَنْصُرْهُ نَصَرَكَ (اگر او را یاری کنی، تو را یاری می‌کند.)
- گاه شرط، «ماضی» و جواب آن، «مضارع» است.
 - إِنْ نَصَرْتَنِي أَنْصُرَكَ (اگر مرا یاری کنی، تو را یاری می‌کنم.)

۱۳. حروف شرط.

حروف شرط عبارت‌اند از:

- إِنْ برای زمان «آینده» استعمال می‌شود، اگر چه بر فعل ماضی داخل شود.
 - إِنْ ذَهَبْتَ ذَهَبْتَ (اگر بروی می‌روم)
- گاهی بعد از «إِنْ»، حرف نفی «لَا» قرار می‌گیرد و به صورت «إِلَّا» درمی‌آید.
 - إِلَّا تَنْصُرْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ (اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند حتماً او را یاری خواهد کرد.)
- غالباً بر زمان «گذشته» دلالت می‌کند.
 - لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از الله بود، حتماً زمین و آسمان تباه و نابود می‌شدند.)
- گاهی «لَوْ» بر زمان «آینده» دلالت می‌کند.
 - لَوْ يَقُولُ (اگر بگوید)
- برخی این حرف را جزء «اسم شرط» می‌دانند.
 - إِذْمَا

به حرف «قَدْ»، «حرف تحقیق» گویند.

۱۴. حرف تحقیق.

حرف تحقیق از لحاظ معنایی

- اگر بر فعل «ماضی» درآید، «دو معنا» دارد:
 - تحقیق و تأکید.
 - قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (به تحقیق مؤمنان رستگار شدند.)
 - بیان نزدیکی وقوع فعل ماضی به زمان حال.
 - قَدْ صَرَبتَ زَيْدًا (کمی قبل زید را زدم.)
- اگر بر فعل «مضارع» درآید، «دو معنا» دارد:
 - تَوْعُّع (انتظار داشتن)
 - قَدْ يَقْدِمُ الْمُسَافِرُ الْيَوْمَ (ممکن است مسافر امروز وارد شود.)
 - تقلیل.
 - قَدْ يَصْدُقُ الْكَذُوبُ (دروغگو گهگاهی راست می‌گوید.)

۱۵. حروف تحضیض.

تعریف

طلب با تندی و توبیخ را تحضیض می‌گویند که در مقابل حروف عرض هست که طلب با نرمی را می‌رسانند.

حروف تحضیض عبارت‌اند از:

- لَوْلَا ، لَوْمًا ، أَلَّا ، هَلَّا هریک از این چهار حرف، به معنی «چرا نه؟» است.
- بر فعل «ماضی» داخل شوند معنی «توبیخ و سرزنش» دارند.
 - لَوْلَا آمَنْتَ (چرا ایمان نیاوردی؟)
 - هَلَّا اجْتَهَدْتَ (چرا کوشش نکردی؟)
- بر فعل «مضارع» داخل شوند معنی «ترغیب و تشویق» دارند.
 - أَلَّا تُؤْمِنُ (چرا ایمان نمی‌آوری؟) یعنی: ایمان بیاور!
 - لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (چرا از خداوند طلب آمرزش نمی‌کنید که مورد رحمت او قرار گیرید؟)

۱۶. حروف استقبال.

حروف استقبال عبارت‌اند از:

«سین» و «سوف» (به زودی خواهیم مُرد و بعد از آن خداوند به حسابرسی ما خواهد پرداخت.)

عمل حروف استقبال

بر فعل «مضارع» داخل می‌شوند و آن را به «زمان آینده» مختص می‌کنند.

فرق بین «سین» و «سوف»

«سوف» نسبت به «سین»، استقبالش بیشتر و دورتر است.

درس سی و نهم

۳۹. حروف (ه)

۱۷. حروف عطف.

تعریف

حروفی هستند که «دوکلمه» یا «دوجمله» را به یکدیگر متصل می‌کنند.

حروف عطف عبارت‌اند از:

- واو (و) ، فاء (یس) ، ثم (سپس)
- او (یا) ، ام (یا) ، بل (بلکه)
- لا (نه) ، لکن (ولی) ، حتی (تا،حتی)

انقسام و انواع حروف عطف

- حروفی که باعث شمول حکم «معطوف‌علیه» نسبت به «معطوف» می‌شوند.
واو ، فاء ، ثم ، حتی
این حروف عبارت‌اند از:
- حروفی که حکم را «بدون تعیین»، به «یکی از دو طرف» نسبت می‌دهند.
او ، ام
این حروف عبارت‌اند از:
- حروفی که حکم را «به طور مشخص»، به «یکی از دو طرف» نسبت می‌دهند.
لا ، لکن ، بل
این حروف عبارت‌اند از:

دو کاربرد حرف «ام»:

- متصله.
گاه به منظور «برابر و مساوی بودن حکم» بین دو طرف عنوان می‌شود، که بعد از «همزه تسویه» قرار می‌گیرد.
گاه هم به منظور «نسبت دادن سؤال» به یکی از دو طرف قرار می‌گیرد، که بعد از «همزه استفهام» می‌آید.
- منقطعه.
گاه برای «إضراب» و روی آوردن به کلام جدیدی آورده می‌شود که در این صورت «ام» دیگر عاطفه نیست.

۱۸. حرف ردع یا انکار.

تعریف

حرفی است که برای «طرد و ابطال و انکار» کلام ماقبل می‌آید.
و به معنای «هرگز، نه چنین است» می‌باشد.

حرف ردع عبارت است از:

«كَلَّا»

تعریف

حروفی هستند که برای «پرسش و سؤال و طلب فهم» می‌آیند.

انواع استفهام

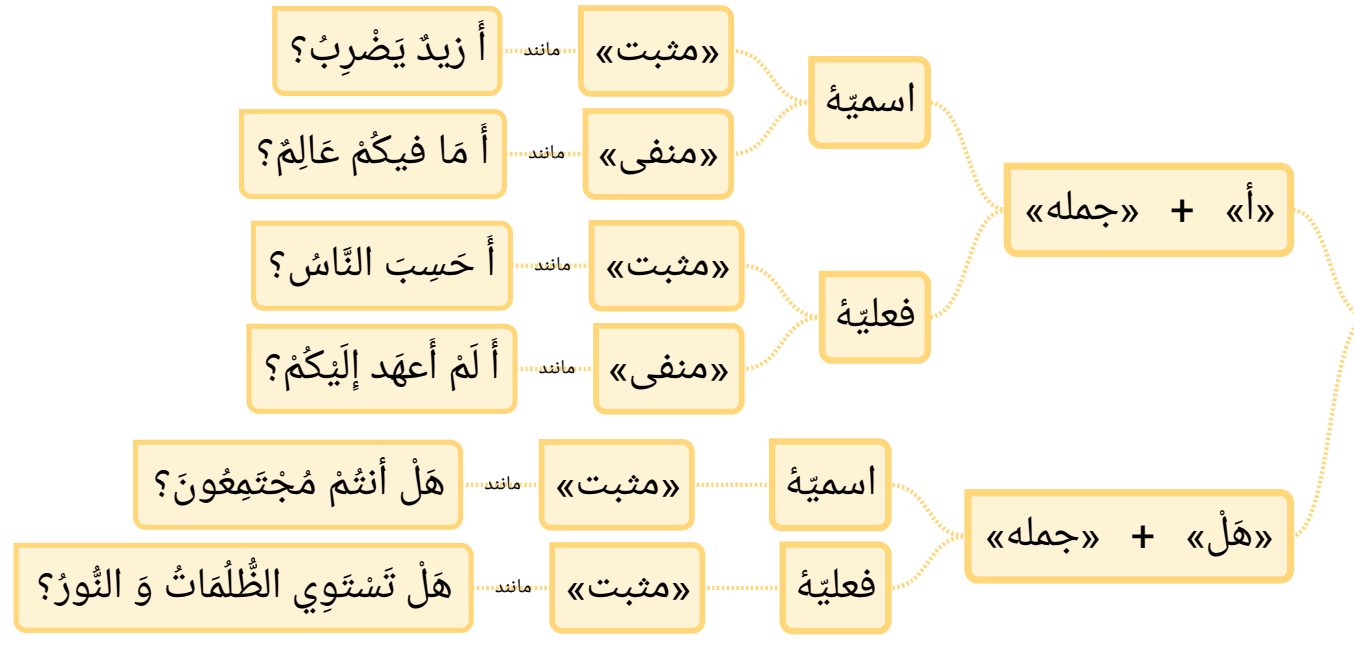
- تصویری.
جوابش با «جمله» است.
- تصدیقی.
جوابش با «بله یا خیر» است.

حروف استفهام عبارت‌اند از:

- همزه (أ) هم «تصویری» و هم «تصدیقی» می‌تواند باشد.
- هَل همیشه به صورت «تصدیقی» است.

۱۹. حروف استفهام.

صورت وارد شدن «همزه» استفهام و «هَل» بر جمله:



معانی همزه

- استفهام.
گفته شد.
- تسویه.
برقراری تساوی بین دو چیز
سواء علیهم استغفرَ لهم أم لم تستغفر لهم
(یکسان است برای آنها، چه برای‌شان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی.)
- انکار
 - انکار ابطالی.
(آیا کسی از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، پس حتماً از آن اکراه خواهید ورزید.)
أیحبُّ أحدکم أن یتکلَّ لحم أخیه میتاً فکرهاهتوه
 - انکار توبیخی.
أ غیر الله تدعون؟ (آیا جز خدا را می‌خوانید؟)

۲۰. حروف نفی.

حروف نفی عبارت‌اند از:

- ما ، لا ، إن
- لم ، لفا ، لن ، کلا (به اعتبار معنی)

از همه حروف نفی در دروس گذشته به مناسبت، بحث شده است.

حروف جواب عبارت‌اند از:

- نعم ، ای ، أجل ، جیر ، بجل ، جلل ، بلن ، لا

۲۱. حروف جواب.

انقسام حروف جواب

- حروفی که معمولاً برای «تصدیق خبر یا جواب پرسش ما قبل» می‌آیند.
«نعم ، ای ، أجل ، جیر ، بجل ، جلل»
- حرفی که غالباً برای «ردکردن سؤال نفی ماقبل» می‌آید و نفی آن را به اثبات تبدیل می‌کند.
«بلن»
- حرفی که برای «تکذیب خبر» یا «جواب منفی» به «پرسش ماقبل» می‌آید.
«لا»

۲۲. حروف تفسیر.

کلمه بعد از «أی»

- از نظر اعراب
- یا «عطف بیان» برای ماقبل است.
- یا «بدل» برای ماقبل است.

شرایط «أن» تفسیری

- قبل و بعد آن، «جمله» باشد و بین دو جمله بیان شده باشد.
- جمله قبل دارای معنای «قول» بوده، اما لفظ «قول» را نداشته باشد.
- «حرف جز» بر آن داخل نشده باشد.

۲۳. حروف مصدری.

تعریف

در کلام عرب «پنج حرف» وجود دارد که «معمول» خود را به «مصدر»، تأویل می‌برند.

حروف مصدری عبارت‌اند از:

- أن.
فقط بر سر «فعل» داخل می‌شود.
أجبت أن یتذهب زید إلی الفدرة
- أئ.
فقط بر سر «جمله اسمیه» وارد می‌شود.
عجبت من أن زیداً ضرب عمرو
- کن.
فقط بر «فعل مضارع» داخل می‌شود.
جئت لکن أکرّم أبی
- ما.
بر فعل «ماضی» یا «مضارع» و یا «جمله اسمیه» وارد می‌شود.
ضاقت علیهم الأرض بما زحبت
- لؤ.
بر فعل «ماضی» و «مضارع» داخل می‌شود.
یؤذ أخذهم لؤ یعقر ألف سنة
باید قبل‌اش فعل «وؤذ ، یؤذ» باشد.

۲۴. حروف زائد.

تعریف

حروفی هستند که به صورت «زائد» در کلام می‌آیند و حذفشان هیچ‌گونه اختلالی در معنای جمله به وجود نمی‌آورد.

فایده

- فایده لفظی.
کلام را «زیبا» می‌کنند.
- فایده معنوی.
معنای جمله را «تأکید» می‌کنند.

بعضی از این حروف عبارت‌اند از:

- أحادیة.
(یک حرفی)
«همزه ، باء ، تاء ، سین ، فاء ، کاف ، لام ، نون ، هاء ، واو . . .»
- ثنائیه.
(دو حرفی)
«آ ، إذ ، آل ، أم ، أن ، إن ، أو ، ای ، ی ، بل . . .»
- ثلاثیه.
(سه حرفی)
«أجل ، إذا ، إذن ، آلا ، إلی ، أما ، إن ، أن ، آیا ، بلی . . .»
- رباعیه.
(چهار حرفی)
«ألا ، إلا ، أما ، إما ، حاشا ، حتی ، کان ، کلا ، لکن ، لعل . . .»
- خماسیه.
(پنج حرفی)
فقط یک حرف «لکن» (از حروف مشبّهة بالفعل) است.

تقسیمات حروف

تقسیم اول

حروف به اعتبار «ماده»:

- مختص به اسم.
فقط بر سر «اسم» درمی‌آیند.
حروف «جز ، استثناء ، مشبّهة بالفعل ، ندا ، تنبیه ، مفاجاة و . . .»
- مختص به فعل.
فقط بر سر «فعل» درمی‌آیند.
حروف «جزم ، ناصب ، شرط ، توقع ، تحضیض ، استقبال و . . .»
- مشترک.
هم بر سر «اسم» و هم «فعل» درمی‌آیند.
حروف «عطف ، استفهام ، نفی ، تفسیر و . . .»

تقسیم دوم

حروف به اعتبار «اختصاص»:

- حروفی که همیشه «عامل» اند.
«فی ، لن ، لم»
- حروفی که همیشه «غیرعامل» اند.
«هَل ، نعم ، قد»
- حروفی که «گاه عامل و گاه غیرعامل» اند.
«لا»
زمانی که «ناهیه» باشد، «عامل» است.
زمانی که «ناهیه» باشد، «غیرعامل» است.

نکته

برخی از کلمات در مقام استعمال، به معانی متعددی به کار می‌روند.
مانند «ما» و «فی» که گاه‌ها به معنای حرف و اسم و فعل به کار می‌روند.

درس چهارم

۴۰. اقسام و احکام کلمه و جمله

جمله

اقسام

تعریف

مسند و مسندلیه واقع شدن اقسام کلمه

- ۱. اسم.
- ۲. فعل.
- ۳. حرف.

هم «مسند» و هم «مسندلیه» واقع می شود.
 «مسند» واقع می شود ولی «مسندلیه» واقع نمی شود.
 نه «مسند» و نه «مسندلیه» واقع می شود.

جمله، مرکبی است که تشکیل شده از «مسند» و «مسندلیه» است.

قسم دوم:

قسم اول:

- ۱. جمله کامل. جمله ای است که معنای «کامل و تامی» را به مخاطب می رساند. در این صورت به آن «کلام» نیز می گویند. *مانند* قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
- ۲. جمله ناقص. جمله ای است که معنای «کامل و تامی» را به مخاطب نمی رساند. در آن صورت به آن «کلام» گفته نمی شود. *مانند* إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ
- ۱. جمله کبری. جمله ای است که «خبر» آن از «یک جمله» تشکیل شده است. *مانند* سَعِيدٌ أَبُوهُ عَادِلٌ
- ۲. جمله صغری. جمله ای است که خود، «خبر» واقع شود. *مانند* «أَبُوهُ عَادِلٌ» در جمله «سَعِيدٌ أَبُوهُ عَادِلٌ»

اعراب

تمام اقسام جمله از نظر «اعراب»، در حکم «کلمات مبنی» هستند و اعرابشان «محلّی» است.

جمله ها به لحاظ داشتن یا نداشتن محل اعراب، بر دو قسم اند:

- ۱. جمله هایی که «محلّی از اعراب» دارند.
- ۲. جمله هایی که «محلّی از اعراب» ندارند.

جمله هایی که محلّی از اعراب دارند:

جمله ای که «خبر» واقع شود.

- ۱. گاهی «محلّاً مرفوع» است.
 - ۱. «خبر مبتدا» باشد.
 - ۲. یا «خبر لای نفی جنس» باشد.
 - ۳. یا «خبر حروف مشبّهة بالفعل» باشد.
- ۲. گاهی «محلّاً منصوب» است. خبر افعال ناقصه، مقاربه و حروف شبیهه به «آیست» باشد.

۲. جمله حال.

جمله ای که «حال» واقع شود.

همیشه «محلّاً منصوب» خواهد بود.

۳. جمله مفعول به.

جمله ای که «مفعول به» واقع شود.

همیشه «محلّاً منصوب» خواهد بود.

۴. جمله مضاف الیه.

جمله ای که «مضاف الیه» واقع شود.

همیشه «محلّاً مجرور» خواهد بود.

۵. جمله تابع مفرد.

جمله ای که «تابع مفرد» باشد.

همیشه از «اعراب متبوعش تبعیت» می کند.

۶. جمله تابع جمله دارای محل اعراب.

جمله ای که «تابع جمله ای» است که «محلّی از اعراب» دارد.

در این صورت از «اعراب متبوعش تبعیت» خواهد کرد.

۷. جمله جواب شرط جازم و مقرون به «فاء» یا «إذا» فجائیة.

این جمله، همیشه «محلّاً مجزوم» خواهد بود.

جمله هایی که محلّی از اعراب ندارند:

۱. جمله ابتدائیة (استینافیة)

مانند إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
مانند اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ

۲. جمله معترضه.

این جمله معمولاً «بین دو چیز» واقع می شود و برای «تقویت کلام» می آید.

۳. جمله مفسّره.

برای «توضیح و تفسیر» جمله ماقبل آمده است.

۴. جمله جواب قسم.

مانند وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

۵. جمله صله.

مانند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
مانند هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ

۶. جمله تابع جمله بدون محلّ اعرابی.

جمله ای که «تابع جمله دیگری» است که «محلّی از اعراب» ندارد. *مانند* إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

۷. جواب شرط غیر جازم یا جواب غیر مقرون به «فاء» یا «إذا» فجائیة.

مانند إِذَا ضَبِعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَكَفَّ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ

نکته ها

۱. «مسندلیه»، کلمه ای است که «حکمی به آن اسناد» شده است؛ مانند فاعل و مبتدا.

۲. «مسند»، همان «حکمی است که اسناد» داده شده است؛ مانند فعل و خبر.

۳. غالباً جمله هایی که دارای «محلّی از اعراب» هستند، در موضع «مفرد» واقع می شوند.

مانند إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ← إِنَّهُ مَفَكَّرٌ وَ مُقَدَّرٌ

مانند كَانَ عَلِيٌّ يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ ← كَانَ عَلِيٌّ حَاكِمًا بِالْعَدْلِ